



بنیاد آرمان شهر یک نهاد مستقل و غیر انتفاعی شهروندی مستقر در کابل است که به هیچ دسته ی اقتصادی، سیاسی، مذهبی، قومی، و هیچ دولتی وابستگی ندارد. آرمان این نهاد ایجاد بسترهای مناسب برای تامین خواست‌های اجتماعی برای دیموکراسی، حقوق بشر، عدالت و قانون مداری است و نیز دست زدن به ابتکارات فرهنگی و نشر کتاب در خدمت به شکل گیری آگاهی جمعی شهروندان. بنیاد آرمان شهر در راستای تبادل اندیشه و گفتگو در داخل کشور و در منطقه با هدف ایجاد همبستگی، پیشرفت و صلح، می کوشد. بنیاد آرمان شهر عضو فدراسیون بین المللی جامعه‌های حقوق بشر (FIDH) است.

این نشریه با حمایت مالی اتحادیه اروپا منتشر شده است. مسئولیت انتشار این نشریه به عهده آرمان شهر و مسئولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده یا نویسندگان است و به هیچ وجه نمی تواند بازتاب موضع اتحادیه اروپا محسوب شود.

آدرس الکترونیک:

armanshahrfoundation.openasia@gmail.com

شماره تماس: ۰۷۷۵۳۲۱۶۹۷

در این شماره می خوانید:

- * روسای پیشین جمهوری نباید از قانون معاف باشند، ص ۱
- * بن بست در انتخابات افغانستان، گزارش تازه گروه بین المللی حل بحران ص ۱
- * کنوانسیون حمایت از ناپدید شدگان قهری الزام آور شد، ص ۲
- * گشایش پارلمان بحران مسئولیت پذیری را به نمایش می گذارد، ص ۲
- * همدستی اروپا در برنامه بازداشت های مخفی سیا، ص ۲
- * جنایت های جنگی و ضد بشریت با نگاهی به افغانستان، ص ۲
- * به بحران کتاب چه گونه پاسخ دهیم؟ گفتگوی ۶۶، ص ۳
- * ساز این کهسار غیر از ناله صد آهنگ داشت، گفتگوی ۶۸، ص ۳
- * صلاحیت قضایی جهانی در سیاست نامه ۷-۶، ص ۳
- * تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش و پرورش، سیاست نامه ۵-۵، ص ۳
- * پایان کار سه رویین تن، معرفی کتاب تازه استاد رهنورد زریاب ص ۴
- * از خشت تا خیال: نگاهی به فیلم خشت و خیال، ص ۴
- * مروری بر وضعیت تاریخ نگاری در افغانستان، ص ۴
- * فعالیت های کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان از آغاز تا اکنون، ص ۴
- * چند رمان علیه فراموشی از جنگ داخلی اسپانیا، ص ۵
- * روزنامه نگاری جنگ، ص ۵
- * بانک اطلاعاتی عدالت انتقالی در دسترس عمومی، ص ۵
- * بیانیه مشترک کمیته مشارکت سیاسی زنان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان در مورد شلاق زدن یک دختر در ولایت بادغیس، ص ۵
- * معرفی کتاب، ص ۶
- * تا سیکار بیست و یکم منتشر شد، ص ۶

بن بست در انتخابات افغانستان

گزارش تازه گروه بین المللی حل بحران

کابل/بروکسل، ۲۳ فبروری ۲۰۱۱: بحران ادامه دار انتخابات افغانستان دولت را به میزان قابل توجهی تضعیف کرده و در صورتی که حل نشود می تواند باعث راندن مردم محروم از رأی به دامن طالبان، دامن زدن به تنش های قومی و افزایش خطر جنگ داخلی منجر شود.

بن بست در انتخابات افغانستان، تازه ترین گزارش گروه بین المللی حل بحران، پیامدهای انتخابات پارلمانی افغانستان را مورد بررسی قرار می دهد که اعتبار رئیس جمهوری را زیر سؤال برده است. برای بازگرداندن اعتماد عمومی، رئیس جمهور و دیوان عالی باید دادگاه ویژه ای را که برای رسیدگی به شکایات های انتخاباتی تشکیل شده و فاقد اختیارات صریح قانونی است منحل کنند. پارلمان تازه باید فوراً اصلاح در قانون انتخابات و قانون اساسی را در صدر دستور کار خود قرار دهد.

کانداس ژندو، تحلیلگر ارشد گروه بین المللی حل بحران برای افغانستان می گوید: «نشانه های هشداردهنده ای که انتخابات سپتامبر ۲۰۱۰ می تواند کشور را بی ثبات سازد، ماه ها پیش از انتخابات آشکار بود. اما رهبران افغانستان و جامعه بین المللی تصمیم گرفتند چشم خود را بر این نشانه ها ببندند. اشکال در فرایند انتخاباتی به نفع نظریه کاذب تسریع نبرد علیه طالبان نادیده گرفته شد.»

زمانی که آقای کرزی در نوامبر ۲۰۰۹ دوباره به ریاست جمهوری رسید، آشکار بود که سیستم انتخاباتی سخت نیازمند اصلاح است. با وجود این، طرف های بین المللی که مشتاق بودند برنامه پرایراد دادن «افغانی کردن» فرایند گذار را پیش ببرند، بر انجام به موقع انتخابات پارلمانی اصرار ورزیدند، اشکالات سیستم را نادیده گرفتند و به آقای کرزی اجازه دادند در روند انتخاباتی به نفع خود دستکاری کنند. فرمان ۲۸ فبروری ۲۰۱۰ ریاست جمهوری در باره قانون انتخاباتی به شدت اختیارات کمیسیون سمع شکایات انتخاباتی را محدود کرد، ابهام در نقش کمیسیون مستقل انتخابات را افزایش داد و در باره حق اعتراض کاندیداها در صورت رد صلاحیت ایجاد سردرگمی کرد. تعجیبی ندارد که رأی گیری برای ولسی جرگه به تکرار اقتضاح انتخاباتی منجر شد.

ریاست جمهوری و پارلمان باید دادگاه ویژه انتخاباتی را فوراً منحل نمایند. دولت افغانستان در کلیت آن باید به سرعت برای ترمیم نهادهای ضعیف حرکت کند، اصلاحات اساسی انتخاباتی را در پیش بگیرد و اصلاحات قانون اساسی را برای تقویت نظارت بر قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضاییه و ایجاد تعادل بین آنها به تصویب رساند. به علاوه، دولت باید اداره های حکومتی در ولایت ها و بخش ها را از طریق اعطای ... ادامه در صفحه ۸)

کیفرخواست علیه جرج بوش به خاطر دستور شکنجه

روسای پیشین جمهوری نباید از قانون معاف باشند

۱۸ دلو ۱۳۸۹ (۷ فبروری ۲۰۱۱)

امروز بنا بود دو تن از قربانیان شکنجه شکایت کیفری خود از رییس جمهور پیشین جرج بوش را با بیش از ۲۵۰۰ صفحه مدرک در ژنو - محل سخنرانی بوش در روز ۱۲ فبروری ۲۰۱۱ - طرح کنند. بنا به قانون سویس پیش از شروع تحقیق مقدماتی حضور شکنجه گر در خاک سویس الزامی است. زمانی که بوش برای پرهیز از پیگرد قانونی سفر خود را لغو کرد، گروه های حقوق بشری که شکایت را تنظیم کرده بودند آن را منتشر و اعلام کردند کیفرخواست شکنجه علیه بوش در هر نقطه ای که او سفر کند در انتظارش خواهد بود. این کیفرخواست پایه ای برای تنظیم کیفرخواست های مشخص برای هر کشور و هر شاکي به شمار می آید که باید مدارک دیگر و اطلاعات تازه تر به آن افزوده شود. به نظر کارشناسان حقوقی مرکز حقوق اساسی (CCR) مستقر در نیویورک و مرکز اروپایی حقوق اساسی و حقوق بشر (ECCHR) مستقر در برلین، روسای پیشین جمهوری بر اساس کنوانسیون ضد شکنجه (CAT) از مصونیت ویژه برخوردار نیستند.

کاترین گالاگر، یکی از وکلای ارشد در CCR و معاون فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر (FIDH) می گوید: «به آب بستن شکنجه است و بوش بدون هر گونه ابراز پشیمانی پذیرفته که استفاده از آن را اجازه داده است. حیطة کنوانسیون ضد شکنجه گسترده است. این شکایت آماده و در هر جا که او سفر کند در انتظار اوست. شکنجه گران - حتا اگر روسای پیشین جمهوری امریکا باشند - باید پاسخگو باشند و مورد پیگرد قرار بگیرند. معافیت از مجازات برای بوش باید پایان یابد.» در حالی که امریکا به تعهدات خود بر اساس ... ادامه در صفحه (۷)



کنوانسیون حمایت از ناپدیدشدگان قهری الزام آور شد

۲۳ دسامبر ۲۰۱۰

با لازم الاجرا شدن کنوانسیون بین المللی حمایت از تمامی اشخاص در برابر ناپدید شدن قهری، ۱۰ فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر از این گام تعیین کننده در حمایت از حقوق قربانیان این جنایت فجع استقبال کرد. سوهر بالحن، رییس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر، گفت: «پدیده ناپدیدشدن قهری جهانی است و بر تمام قاره ها تاثیر می گذارد. این جنایت وحشتناک نه تنها اشخاص «ناپدید شده» بلکه خانواده های آنها و تمام جامعه را هدف قرار می دهد.

جنایت ناپدیدشدن قهری یکی از مهمترین موارد نقض حقوق بشر است که در صورت ارتکاب به عنوان بخشی از حمله گسترده یا نظام مند علیه غیرنظامیان، جنایت علیه بشریت به شمار می رود.

در حالی که نیاز به یک معاهده حقوق بشری بین المللی که تعریف حقوقی از این جنایت را ارایه دهد کاملا مشهود بود، چندین دهه طول کشید تا توافق عمومی در باره محتوای آن به دست آید.

بیش از ۳۰ سال پس از تصویب قطعنامه شماره ۱۷۳/۳۳ مجمع عمومی سازمان ملل (دسامبر ۱۹۷۸) که اولین بار به موضوع «اشخاص ناپدید شده» اشاره کرد، اکنون کنوانسیون بین المللی حمایت از تمامی اشخاص در برابر ناپدید شدن قهری معاهده ای لازم الاجرا با مقررات مهمی برای حمایت از حقوق قربانیان به شمار می رود.

اهمیت حقوق کنوانسیون مشخص است، زیرا نه تنها تعریف حقوقی از جنایت ناپدید شدن قهری ارایه می کند بلکه مجموعه ای از تعهدات کشورها را برای پیشگیری و پیگرد این جنایت از طریق اقدامات مشخص در سطح ملی تثبیت می کند. این کنوانسیون به ویژه حق کسب اطلاعات، حق دانستن حقیقت، حق دادخواهی و حق دریافت غرامت را به رسمیت می شناسد.

لویس جوینت، گزارشگر پیشین سازمان ملل، در جلسه ادای شهادت در محاکمه ی اخیر ۱۴ مسؤل بلند رتبه شیلیایی رژیم پینوشه در ۱۷ دسامبر در پاریس به اتهام ناپدیدکردن قهری ۴ شهروند شیلیایی - فرانسوی در اوایل دهه ۱۹۷۰ که به محکومیت آن ۱۴ مسؤل انجامید، تاکید کرد: «حق دانستن یک حق اساسی است، زیرا ناپدیدشدن قهری زندگی روزمره خانواده ها را در هم می شکند».

تاکنون ۸۷ کشور کنوانسیون را امضا و ۲۱ کشور آن را به تصویب رسانده اند. برزیل آخرین کشوری بود که در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۰ آن را به تصویب رساند.

این کنوانسیون کشورهای عضو را متعهد می سازد که با استناد به اصل صلاحیت قضایی جهانی مرتکبان این جنایت را در صورت حضور در خاکشان، صرف نظر از ملیت قربانیان و مرتکبان و کشور محل ارتکاب جنایت، مورد پیگرد قرار دهند. این کنوانسیون کمیته ای نیز تشکیل داده تا بر اجرای آن به وسیله کشورهای عضو نظارت کند.

سوهر بالحن گفت: «ما از تمام کشورهایی که هنوز این کنوانسیون را به تصویب نرسانده اند، به تاکید می خواهیم این کار را انجام دهند و کشورهای عضو را ترغیب به اجرای مقررات آن، از جمله از طریق گنجاندن جنایت ناپدید شدن قهری در قوانین ملی خودشان، می کنیم».

برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: <http://www.icaed.org>

منبع: <http://www.fidh.org/Entry-into-force-of-the-International-Convention>

۱ افغانستان هنوز این کنوانسیون را امضا نکرده و به تصویب نرسانیده است

همدستی اروپا در برنامه بازداشت های مخفی سیا

مطلب زیر خلاصه ای از گزارش جولیا هال از سازمان عفو بین الملل در کارگاه «شکفتنه و بازداشت های مخفی: نقشی که سازمان ملل و اروپا باید ایفا کنند» است که کمیسیون فرعی حقوق بشر پارلمان اروپا در تاریخ ۲۵ جنوری ۲۰۱۱ در بروکسل برگزار کرد. متن کامل گزارش در این نشانی در دسترس است: <http://www.amnesty.org/en/library/info/EUR01/001/2011/en>

این گزارش در باره مسؤلیت پذیری و پاسخگویی کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کشورهای نامزد عضویت آن در باره مشارکتشان در رفتارهای ناقض حقوق بشر است. گزارش به رویدادها در ایتالیا، آلمان، لیتوانی، مقدونیه، لهستان، رمانی، سویدن و بریتانیا می پردازد، زیرا در این کشورها تحقیق در باره مشارکت دولت ها یا مسؤلیت کفیری افراد انجام شده یا در جریان است. به علاوه، این گزارش بر گزارش ها و اطلاعات تازه ای تاکید می کند که می توانند پروژه مسؤلیت پذیری را پیش ببرند، به ویژه بر «تحقیق مشترک سازمان ملل در باره عملکردهای جهانی در ارتباط با بازداشت های مخفی در چارچوب مبارزه با تروریسم - فروری ۲۰۱۰». این گزارش خلاصه ای از اطلاعات مندرج در گزارش دیگر عفو بین الملل را در بر می گیرد که در نوامبر ۲۰۱۰ با عنوان «راز آشکار: مدارک مربوط به همدستی اروپا در بازداشت های مخفی رو به فزونی است» منتشر شد. ادامه در صفحه (۷)

کشایش پارلمان بحران مسؤلیت پذیری را به نمایش می گذارد

۲۷ جنوری ۲۰۱۱

شماره سند عفو بین الملل: PRE01/033/2011

عفو بین الملل اعلام کرد، دولت افغانستان باید هزاران اتهام در باره موارد نقض حقوق بشر، فعالیت های مجرمانه و تقلب انتخاباتی اعضای پارلمان را که در ۲۶ جنوری مجلس دوم خود را آغاز می کند مورد تحقیق قرار دهد.

حداقل ۴۰ نفر از اعضای پارلمان در دوره خدمت خود



متهم به ارتکاب موارد مهم نقض حقوق بشر هستند، از جمله متهم به قتل، آدم ربایی، اخذی و باج گیری، تهدید و ارباب فعالان و روزنامه نگاران و خشونت های مرتبط با انتخابات.

ده ها تن از اعضا با اتهام های موثق در باره ارتکاب جنایت های جنگی مثل حمله به اهداف غیرنظامی و کشتار در دوره جنگ داخلی طولانی افغانستان روبرو هستند.

سام ظریفی، رییس بخش آسیا - اقیانوس آرام عفو بین الملل، گفت: «ما از این نگرانیم که جنایتکاران و جنگ سالاران در پارلمان افغانستان بتوانند از مجازات به خاطر تعدی های حقوق بشری فرار کنند، مگر این که در تحقیقات جاری به پاسخگو ملزم شوند».

عفو بین الملل از مقامات افغانستان به تاکید می خواهد که از طریق کمیسیون سمع شکایات انتخاباتی و قوه قضاییه افغانستان، بدون توسل به مصونیت پارلمانی، به تحقیق در باره موارد نقض حقوق بشر که اعضای پارلمان مرتکب شده اند ادامه دهند.

«عده ای از اعضای شجاع پارلمان می کوشند نماینده منافع مردم افغانستان باشند و حکومت بهتر و عادلانه ایجاد نمایند، اما متأسفانه... ادامه در صفحه (۸)

جنایت های جنگی و ضد بشریت با نگاهی به افغانستان

در مصاحبه با دکتر غلام حیدر علامه ۱

جواد دروازیان

* تعریف جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی در سطح بین المللی چیست؟

۷ جنایات علیه بشریت در آخرین و کامل ترین سند بین المللی، یعنی ماده ۷ اساسنامه دادگاه بین المللی جزایی که به شرح ذیل تعریف و احصاء شده است:

(۱) منظور از جنایات علیه بشریت در این اساسنامه، هریک از اعمال مشروحه ذیل است؛ هنگامی که در چارچوب یک حمله گسترده یا سازمان یافته با علم به آن حمله، ضد یک جمعیت غیرنظامی، اتفاق می افتد؛



(الف) قتل؛

(ب) ریشه کن کردن؛

(ج) به بردگی گرفتن؛

(د) تبعید یا کوچ اجباری یک جمعیت؛

(ه) حبس کردن یا ایجاد محرومیت شدید از آزادی جسمانی که خلاف قواعد اساسی حقوق بین الملل انجام می شود؛

(و) شکنجه؛

(ز) تجاوزجنسی، برده گیری جنسی، فحشای اجباری، حاملگی اجباری، عقیم سازی اجباری، یا هر شکل دیگر خشونت جنسی همسنگ با آن ها؛

(ح) اذیت و آزار مداوم هر گروه یا مجموعه مشخصی به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیتی یا علل دیگر، در ارتباط با هریک از اعمال مذکور در این بند یا

هرجنایت مشمول صلاحیت دیوان، که در سراسر جهان به موجب حقوق بین الملل غیرمجاز شناخته شده است؛

(ط) ناپدید سازی اجباری اشخاص؛

(ی) جنایت تبعیض نژادی؛

(ک) اعمال غیرانسانی مشابه دیگری که به طور عمدی به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا به سلامت روحی یا جسمی صورت پذیرد.

(۲) اصطلاحات به کار رفته در بند ۱ به معانی ذیل می باشند: ... ادامه در صفحه (۹)

«ساز این کهسار غیر از ناله» صد آهنگ داشت

بررسی موسیقی معاصر و نگاهی به کارنامه وحید قاسمی - گفتگوی ۶۸



ساعت دوی بعد از ظهر روز دوشنبه نوزدهم دلو ۱۳۸۹ شصت و هشتمین (سال پنجم) جلسه گفتگو پلی میان نخبگان و شهروندان بنیاد آرمان شهر با عنوان «ساز این کهسار غیر از ناله آهنگی نداشت» برگزار شد.

این برنامه برای بررسی موسیقی معاصر و نگاهی به کارنامه وحید قاسمی یکی از نخبگان موسیقی معاصر برگزار شد. طبق معمول برنامه هایی که در افغانستان برگزار می شود این جلسه نیز با اندکی تأخیر و با صحبت های معروف کبیری شاعر و نویسنده افغانستانی آغاز شد که مروری گذرا به پرونده کاری وحید قاسمی داشت. وی در آغاز صحبت هایش با ابراز خرسندی از این که برنامه ای برای بررسی وضعیت موسیقی در هرات برگزار می شود نگاهی به وضعیت اسفبار نقد و نقادی به خصوص در گذشته ای نه چندان دور داشت که با این عبارت به آن اشاره کرد:

«یادم نمی رود که چند سال پیش پرداختن به نقد آن هم توسط نسل نو، از سوی مهران جرمی بزرگ پنداشته می شد و نابخشودنی که میسوه ی ممنوعه اش می شمردند و جانشین جهش های عقلانیت.

در نخستین نگارش منتقدانه، شاهد رنجش دلی و مسمومیت ذهنی بودیم که حداقل زمان، برای جبران یک عمر بود و همزمان مهربی از سر بی مهربی بر شانه منتقد لگدکوب می شد تا دیگر از نقد و ابراز نظر دم نزنند.»

اشاره به این نکته در مورد نقدناپذیری در گذشته جامعه ای که در آن نفس می کشیم البته مسأله ایست که نسبت به امروز این جامعه نیز مصداقی عینی دارد. بی تفاوتی حاکم در این کشور در مقابل درستی ها و نادرستی و گاهی برخورد ستایش آمیز با خوبی ها و بدی ها هنوز فرهنگی است که در این جامعه خریداران فراوانی دارد که البته در صدر این جماعت باید به مسوولین... ادامه در صفحه (۱۳)

به بحران کتاب چه گونه پاسخ دهیم؟

نویسندگان بی مخاطب مخاطبین بی نویسنده - گفتگوی ۶۶

۶۶مین (سال پنجم) برنامه گفتگوی بنیاد آرمان شهر تحت عنوان «نویسندگان بی مخاطب مخاطبین بی نویسنده؛ به بحران کتاب چه گونه پاسخ دهیم؟» به مناسبت چاپ ۷ عنوان کتاب جدید این نهاد روز سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۸۹ (۱۸ جنوری ۲۰۱۱) با سخنرانی خانم نسبی دوپری (افغانستان شناس امریکایی)، آقایان رهنورد رزیاب (نویسنده و پژوهشگر)، جلال نورانی (نویسنده و مشاور وزارت اطلاعات و فرهنگ)، محمد حسین محمدی (نویسنده و استاد دانشگاه) و شیوا شرق (روزنامه نگار) به عنوان مترجم با گفتگو گردانی آقای روح الامین امینی (بنیاد آرمان شهر) در تالار انستیتوت فرانسوی افغانستان در کابل برگزار شد. در این گفتگو استادان دانشگاهها، محققان عضو آکادمی علوم، رسانهها (چاپی، صوتی و تصویری)، نهادهای فرهنگی، دانشجویان و دانش آموزان اشتراک نموده بودند.

گرداننده جلسه آقای امینی هدف برگزاری این جلسه را چنین بیان کرد: بنیاد آرمان شهر بیشتر از ۴۰ هزار جلد کتاب در طول پنج سال گذشته چاپ کرده و هفت عنوان کتاب جدید که امروز به طور رایگان در اختیار شما قرار دارد. با توجه به وضعیت ملتهبی که در کشور وجود دارد، برگزاری چنین برنامه هایی این امکان را به وجود می آورد که پرسش هایی را در ذهن ایجاد نماید. طبیعی است که چالش هایی که در یک جامعه وجود دارد، از چشم اندازهای متفاوت می شود به آنها نگاه کرد. یکی از این چشم اندازها تجویز نوش داروی فرهنگ بر نابسامانی هایی که در کشور جاری است، می باشد. دارویی که طی چند سال اخیر رنگ باخته است. بستر بزرگ زبانی که کسانی مثل فردوسی بزرگ، مولانا، حافظ و... ادامه در صفحه (۱۱)



صلاحیت قضایی جهانی در سیاست نامه ۶-۷

بنیاد آرمان شهر سیاست نامه شماره ۶-۷ را با عنوان «صلاحیت قضایی جهانی: راه کارهایی برای پیگرد ناقضان حقوق بشر» و شمارگان ۱۰۰۰ عدد در پاییز ۱۳۸۹ منتشر کرده است. پیشگفتار این شماره از سیاست نامه را در زیر می خوانید.

پیشگفتار

در کنفرانس یک روزه ای در باره عدالت و مصالحه در کابل در تاریخ ۱۹ قوس ۱۳۸۹ (۱۰ نوامبر ۲۰۱۰)، آقای فرانسس وندرل، نماینده پیشین اتحادیه اروپا در افغانستان، با جملات زیر بر نیاز مبرم این کشور به عدالت تأکید کرد:

دولت افغانستان باید به تطبیق معاهده و اساسنامه رُم که در سال ۲۰۰۳ عضو آن شده است متعهد بماند. در صورتی که دادگاه های محلی کارشان را خوب انجام نمی دهند؛

دولت افغانستان باید به دادگاه بین المللی جنایی مراجعه کند و از آن ها کمک بخواهد. تجربه هایی از این موارد در سودان و بسیاری از کشورهای آفریقایی وجود داشت. باور ما این است که باید برای رسیدن به صلح کار کرد و به تطبیق عدالت انتقالی و حقوق بشر در افغانستان استوار ماند.

مسلم آگاهان به این موضوع و فعالان حقوق بشر نکته تازه ای در محتوای گفته ی آقای وندرل نخواهند یافت، اما تأکید بر آن بیشتر به خاطر آشکارتر نمایاندن نظریاتی است که در میان مسؤولان عالی رتبه اروپایی وجود دارد. بی تردید، این بیان را باید نتیجه کوشش های چندین ساله فعالان حقوق بشر دانست.

کمک و یاری به فعالان جامعه مدنی و حقوق بشر در زمینه راه کارهای پیگرد مظنونان به جنایت علیه حقوق بشر هدفی است که بنیاد آرمان شهر با برگزاری گفتگوی ۶۳ (کابل، ۱۹ اکتبر ۲۰۱۰) در باره صلاحیت قضایی جهانی و نیز با اختصاص دادن این شماره سیاست نامه به موضوع صلاحیت قضایی جهانی پیگیری کرده است. ... ادامه در صفحه (۱۶)



تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش

و پرورش - سیاست نامه ۵-۴

بنیاد آرمان شهر در ادامه انتشار فصلنامه «سیاست نامه» شماره های ۴ و ۵ آن را نیز منتشر کرد. عنوان شماره های جدید سیاست نامه «تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش و پرورش» است. در پیشگفتار سیاست نامه می خوانیم: اگرچه میزان برابری و نابرابری جنسیتی از یک جامعه به جامعه دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است اما مسئله جنسیت پیش از آنکه مسئله ای اجتماعی باشد، مسئله ای سیاسی است.

در این سیاست نامه، با فعالان عرصه آموزش و فعالان و پژوهشگران مسائل زنان از دو کشور افغانستان و ایران گفتگوهای صورت گرفته است که هدف آن ایجاد فضای تبادل نظر و ارتقا سطح آگاهی در منطقه است. نکته ای که در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته است این است که زنان و مردان ترقی خواه در جهان و به ویژه در منطقه می توانند بدون در نظر داشت سیاست های روز حکومت ها با هم وارد گفتگو شوند، از تجارب هم بیاموزند و راهها و گفتارهای نوینی را در زمینه رهایی زنان از تبعیض، خشونت و شهروند درجه دوم بودن ارائه دهند.

در این شماره ۱۱ گفتگو با فعالان و صاحب نظران در سه بخش گرد آوری شده است: بخش اول به امر آموزش و تأثیر آن در مشارکت سیاسی زنان اختصاص دارد که با آقایان سعید پیوندی، دکتری و استاد جامعه شناسی آموزش و پرورش در دانشگاه پاریس ۸ و محمد سرور حسینی، معین سابق معینیت سواد حیاتی وزارت معارف افغانستان و خانم جمیله پلوشه، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران سازمان دموکراتیک زنان افغانستان گفتگو شده است. بخش دوم با عنوان مشارکت سیاسی فراتر از آموزش به چند وجهی بودن مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض از زنان می پردازد. در این بخش خانم ها ناهید توشی، نویسنده، پژوهشگر جنبش زنان و مدیرمسئول نشریه ادبی ناله، آزاده کیان، استاد جامعه شناسی و رییس مرکز مطالعات جنسیتی و فمینیستی دانشگاه پاریس ۷-دیدیرو، فاطمه صادقی، دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر عرصه های سیاست و زنان از ابعاد مختلفی به موضوع مورد بحث پرداخته اند. بخش سوم و پایانی این کتاب نیز اختصاص دارد به تجربه فعالین حقوق زن و مبارزات آنان در کشور افغانستان، که در این بخش نیز با خانم ها عادلہ محسنی، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی و کمپین ۵۰٪ زنان افغانستان، دکتر عالمه، دکتری فلسفه (بخش تاریخ روابط بین المللی) و فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی و کمپین ۵۰٪ زنان افغانستان، عذرا جعفری، ...

ادامه در صفحه (۷)

از خشت تا خیال نگاهی به فیلم خشت و خیال

روح الامین امین

آن چه در آینه جوان بیند
پیر در خشت خام آن بیند

گمان نمی کنم نگاهی به این فیلم اگر با این بیت شعر آغاز می شود چندان نامأنوس به نظر برسد آن هم فیلمی با عنوان خشت و خیال. دلیلی که بر این ادعا دارم رابطه ایست زیر پوستی و عمیق که در بین هنرهای گوناگون جریان دارد و سرچشمه ایست که آبخشور همه هنرها به آن برمی گردد. سرچشمه ای که بسا روح و روان آدم ها سروکار دارد و از روح و روان آن ها جاری می شود؛ گاهی به قلم می آید، گاهی با قلم مو رنگ می زند، گاهی صدا می شود و صدا می زند، گاهی در پنجه ای می نوازند و با پنجه ای مجسمه می سازد و با گاهی شیشه دوربینی را می چرخاند و چیزی را نشان می دهد که همه آن را می بینند اما هیچ کس واقعا آن را نمی بیند.

هنر همین است چیزی را ببینی و بیان کنی که همه می بینند اما هنرمند از زاویه ای دیگر به آن نگاه می کند و با زبانی دیگر آن را بیان می کند که مخاطب را به وجد و شغف می آورد و روح و روان را به شور و ولوله می اندازد و جان آدمی را که به قول مولانای بلخ چیزی جز آن هم نیست تازه می کند و صیقل می دهد.

اما هنر گاهی به زیبایی تلخی می آفریند و هنرمند گاهی زیبا گریه می کند وقتی هنرش از برج عاج پایین می آید و در کوره ای خشت پزی همراه با نوجوانی خشت می پزد تا مادرش بتواند برای برادرانش نان بپزد... ادامه در صفحه (۱۴)

فعالیت های کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان از آغاز تا کنون

کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان که به ابتکار سه نهاد مدنی بنیاد آرمان شهر، اتحادیه سراسری زنان افغانستان و کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان در سال ۲۰۰۹ و

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به منظور طرح خواست های و اهداف زنان تشکیل شد، امسال در زمستان ۱۳۸۹، جزوه ای را منتشر نموده است که در آن مشروح خواست ها و فعالیت های خود را از آغاز تا پایان به تفصیل تشریح نموده است.

این جزوه در ۴ بخش تنظیم شده است. بخش اول شامل گزارشی از نحوه شکل گیری و عملکرد کمپاین ۵۰٪ از آغاز تا زمستان ۱۳۸۹ است. در این گزارش کمیته هایی که برای پیشبرد فعالیت های این کمپاین شکل گرفته بودند نیز معرفی شده اند. بخش دوم، به کارزارهای انتخاباتی دومین انتخابات ریاست جمهوری و



جایگاه زنان در این کارزارها پرداخته است.

بخش سوم این جزوه به نام مطالبات کمپاین ۵۰٪، به معرفی تفصیلی خواست ها و مطالبات زنان و در برخی موارد به ارائه راهکارهای خاص برای دستیابی به این خواست ها، پرداخته است. در این بخش مطالبات زنان در ۷ دسته اصلی معرفی شده اند که عبارتند از: ۱- تلاش در جهت دستیابی به صلح پایدار و عادلانه در کشور از طریق یافتن راه حل های مسالمت آمیز و پایان بخشیدن به راه حل های جنگجویانه و مذاکرات غیر شفاف با عاملین جنگها و سرکوب؛ ۲- تامین امنیت اجتماعی زنان (در عرصه های کاری، ازدواج، دسترسی به سیستم قضایی عادلانه)؛ ۳- اعلام بسیج عمومی برای سواد آموزی زنان و تخصیص منابع مورد نیاز مالی و انسانی به این امر مهم؛ ۴- تلاش در جهت رفع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان و گنجاندن اصل برابری جنسیتی بدون قید و شرط در تمام قوانین؛ ۵- تلاش در جهت ایجاد فرصتهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برابر میان زنان و مردان؛ ۶- تلاش در جهت ایجاد فرصت های اشتغال برای زنان سرپرست خانوار و معلولین و معویین؛ ۷- تلاش در جهت بهبود دسترسی تمام زنان به امکانات بهداشتی و صحتی.

بخش پایانی این جزوه نیز اختصاص دارد به حضور کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان در فرصت ها و موقعیت های مهم از جمله کنفرانس لندن، کنفرانس کابل، جرگه صلح و ... تمام بیانیه های کمپاین به پیوست این بخش آمده است.

شمارگان: ۱۰۰۰ عدد

تعداد صفحه: ۶۶

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۹

پایان کار سه روپین تن

معرفی کتاب استاد رهنورد زریاب

نویسنده گلنار و آینه در پایان کار سه روپین تن از "ولتر و شهزاده قندهار" آغاز می کند و با مرگ آشیل، اسفندیار و زیگفرد به یک گفتگویی در پایان کتاب می انجامد.

پایان کار سه روپین تن در بر گیرنده هشت جستار با عناوین: ولتر و شهزاده قندهار، ... و باز هم بوف کور، جوشش شعر زنان و دوشیزگان افغانستان در دهه شصت هجری خورشیدی، خمسه اولیه، کاخ بلند، بازآفرینی یک حکایت خاور زمینی در امریکای لاتین، سعدی و بوکاچو در روایت گر یک قصه شیرین و پایان کار سه روپین تن است. و نقطه پایان کتاب در انتهای مصاحبه ای گذاشته شده با استاد.

این کتاب ۳۱۳ صفحه ای توسط انتشارات امیری با تیراژ یک هزار نسخه در کابل منتشر شده است و طرح جلد آن کاریست از سید محسن حسینی.

این کتاب مجموع مقالاتی از استاد زریاب است که در کنار آن مصاحبه ای با ایشان را نیز در خود دارد.

در نوشته "... و باز هم بوف کور" در کتاب پایان کار سه روپین تن که به اهمیت داستان های صادق هدایت در جغرافیای ادبی فارسی زبانان و در یک کلیت ادبیات معاصر نیز اشاره ای دارد به سال ۱۳۰۹ هجری خورشیدی به دلیل ظهور هدایت با توصیف چرخش گاه عظیمی در تاریخ ادبیات داستانی زبان فارسی یادآوری شده است:

"سال ۱۳۰۹ هجری خورشیدی را در تاریخ ادبیات داستانی زبان فارسی، باید هم چون چرخش گاه عظیمی شناخت؛ زیرا در این سال چهره بی بر گستره ادبیات داستانی فارسی نمودار می شود که مسیر داستان سربازی را در زبان فارسی کاملاً دگرگون می سازد."

صادق هدایت با شاهکار درخشان یعنی رمان بوف کور و دیگر داستان هایی که از او به یادگار مانده از تأثیر گذارترین و بزرگترین داستان نویسان زبان پارسی است و آوازه اش البته در دنیا نیز پیچیده است طوری که در همین نوشته استاد زریاب از قول اندره روسو نقاد پر آوازه ادبی فرانسه می نویسد:

"آقای روژه لیسکو - که هدایت را در زبان فرانسه بی به ما شناسانده است- اظهار می کند که در میان آثار ماندنی نیم سده پسین ایران، کتاب بوف کور در ردیف نخست جای دارد. من، از این حد فراتر می روم: ... ادامه در صفحه (۸)"

گزارش

مروری بر وضعیت تاریخ نگاری در افغانستان

بنیاد آرمان شهر با همکاری انستیتوت فرانسه در افغانستان، گروه تحقیقی را راه اندازی نموده که از ۱۱ فوس ۱۳۸۹ (۲ دسامبر ۲۰۱۰) به این سو در مورد کرونولوژی افغانستان از آغاز دهه دموکراسی تا حکومت فعلی (۱۹۶۴-۲۰۱۰) تحقیق می کند. این گروه متشکل از هشت تن جوانان دانشجو است که هفته ای یک با (روزهای پنجشنبه) در انستیتوت فرانسوی افغانستان جلسات خود را دایر می نمایند. این گروه تا هنوز ۱۰ جلسه را سپری نموده اند. در جلسات این گروه هرازگاهی یکی از مورخین کشور دعوت دعوت می شود تا روی مسائلی تاریخی به خصوص تاریخ تحلیلی صحبت کنند.

در نهمین جلسه ای این کارگاه (۲۱ دلو ۱۳۸۹ - ۱۰ فبروری ۲۰۱۱) آقای غلام محمد محمدی، استاد سابق دانشگاه و یکی از مورخین کشور، دعوت شده بود تا روی وضعیت تاریخ نگاری در افغانستان صحبت نماید. ایشان در اخیر صحبت های خود وضعیت تاریخ نگاری کشور را چنین جمع بندی نمود.

شرایط و عوامل مثبت:

* یکی از شرایط مثبت در تاریخ نگاری حاضر تا حدودی، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و قلم است که بیشتر محصول حضور سازمان های بین المللی و جامعه ای بین الملل است که تا حدودی از این آزادی ها، ادامه در صفحه (۱۰)



روزنامه نگاری جنگ

نویسنده: یوریس لویندیزک، روزنامه نگار هلندی

برگردان: آسیا تهرانی

از کجا می توان روزنامه های با کیفیت را تشخیص داد؟ از آنجایی که این روزنامه ها در مرحله اول سعی در درک واقعه، مکان، زمان، عوامل و چگونگی وقوع آن را دارند، سپس بدون آنکه نظرات شخصی خود را در تعریف واقعه دخالت دهند برای درک علت آن به طرف های درگیر گوش فرا می دهند. و سی. ان. ان، فاکس نیوز و یا الجزیره چه چیزی غیر از بی طرفی را در برنامه های تبلیغاتی شان به بینندگان قول می دهند؟ «We report, you decide»، گزارش از ما، تصمیم با شما! لیکن بعد از پنج سال کار کردن به عنوان فرستاده ویژه در خاورمیانه، به این نتیجه منفی رسیده ام که روزنامه های غربی قادر نیستند که نه وقایع دنیای عرب و نه خاورمیانه را با دقت و مهم تر از آن با بی طرفی گزارش دهند. آنها حتی با رعایت کامل قوانین روزنامه نگاری، تصویری عمیقاً تحریف شده از منطقه ترسیم می کنند.

مشکل اصلی، از کلمات استفاده شده ناشی می شود. واژه هایی که روزنامه نگاران استفاده می کنند یا هیچ مفهومی برای مردم اروپا و یا آمریکا ندارند و یا کاملاً به طور متفاوتی درک می شوند و یا اینکه این واژه ها صرفاً بی محتوا شده اند. بهترین نمونه این واژه های خالی از مفهوم، واژه «اشغال گری» و «دیکتاتوری» می باشد. آگاه نبودن به ماهیت یک دیکتاتوری فقط در انحصار عوام و یا روشنفکران نیست. هنگامی که هنوز به عنوان فرستاده ویژه کار می کردم گاهی با فشارهای رئیس مواجه بودم که مدام می پرسید: چرا گرفتن ویزا از عراق صدام حسین آنقدر طول می کشد؟ و یا اینکه چرا هنوز نتوانسته ام به لیبی بروم. «چطور هنوز ویزای لیبی را نداری؟ باید بازم اصرار کنی!» نمونه دیگر روزنامه نگار معروفی است که از من شماره تلفن مسئولین سرویس های مخفی اردن را می خواست.... و یا حسابدار روزنامه که رسید تمام پولهایی که به آدم های مختلف درسفرم در عراق در زمان رژیم سابق داده بودم را طلب می کرد...

در حالیکه، سردبیر روزنامه، روزنامه نگار کذابی و یا حسابدار، همگی اخبار عراق را از نزدیک دنبال می کردند. آنها روزنامه ها را می خواندند و وقایع را در تلویزیون می دیدند، اما هیچگاه، نه روزنامه ها و نه تلویزیون هیچکدام درباره حقیقت دیکتاتوری ای که در عراق وجود داشت حرفی نمی زدند. کتابی که در تابستان گذشته به چاپ رسانده ام... ادامه در صفحه (۱۶)

بیانیه مشترک کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان در مورد شلاق زدن یک دختر در ولایت بادغیس

«جرگه ها و شوراها عرفی در مغایرت با قانون اساسی و تعهدات

بین المللی دولت افغانستان عمل می کنند»

۲ حوت ۱۳۸۹ برابر با ۲۱ فبروری ۲۰۱۱



طالبان یک دختر نوجوان را به دلیل مخالفت با ازدواج اجباری در ولایت بادغیس افغانستان ذره و شلاق زده اند (طلوع نیوز ۱۷ فبروری ۲۰۱۱ / ۲۸ دلو ۱۳۸۹). این واقعه ماه گذشته در قریه منگان واقع در ناحیه بالامرغاب این ولایت اتفاق افتاده است. این دختر به دلیل مخالفت با ازدواج با یک پیرمرد در انتظار عمومی ذره زده شده است. بنا به گزارشهای موجود، دستور شلاق زدن به این دختر توسط یکی از قوماندانان طالبان پاکستانی در این ولایت صادر شده بود. تصاویر منتشره نشان می دهد در حالی که این دختر بر روی زمین درازکشیده است، دو طالب دستان او را محکم گرفته و مردی دیگر او را شلاق می زند. در همین حال، رئیس شسورای علمای زون غرب کشور، مولوی خداداد صالح، نه تنها این عمل را غیر انسانی خوانده بلکه گفته است: «انجام چنین اعمالی تعمداً و برای ضربه زدن به اسلام صورت می گیرد. این اعمال غیرقابل قبول و مخالف اسلام است». هنوز هیچ فردی در این رابطه دستگیر نشده است و والی بادغیس نیز از وقوع چنین حادثه ای اظهار بی خبری می کند.

واقعات اخیر چون موارد متعدد سنگسار، به شلاق بستن زنان در ملاعام، تجاوز به زنان و قتل های ناموسی همه و همه تکان دهنده، تلخ و نشان دهنده عدم حاکمیت سراسری قانون و کارکرد ضعیف نهادهای سه گانه کشور است. اظهار بی اطلاعی بالاترین مقام اجرایی در ولایت بادغیس نیز نمونه دیگری از عدم مسئولیت پذیری و پاسخ دهی مسئولین است. ما زنان کمیته مشارکت سیاسی و کمپاین ۵۰٪ نه تنها این اعمال جنایتکارانه نسبت به زنان را محکوم می کنیم بلکه از دولت می خواهیم تا:

۱. طبق نص صریح قانون اساسی کشور، امنیت جانی و مالی تمام مردم کشور را تامین نموده و از تکرار چنین اعمال وحشتناک و ضد بشری جلوگیری کند.

۲. از رسمیت بخشیدن به قوانین عرفی... ادامه در صفحه (۸)

چند رمان علیه فراموشی جنگ داخلی اسپانیا

نویسنده Anne Mathieu

برگردان: آریتا نیکام

جنگ داخلی اسپانیا، هنوز بعد از هفتاد سال، شور و هیجان و مجادلات بسیاری را بر می انگیزد. ابتدا در اسپانیا که دیکتاتوری ژنرال فرانکو و به دنبال آن خفقان دوره انتقال دمکراتیک موجب شدند که زبان ها با تاخیر به سخن گشوده شوند و سپس در فرانسه، به دلایل متعددی، به ویژه مسئله اردوگاه های جنوب کشور که در آن مبارزین اسپانیایی زندانی شدند.

اگر مورخین برای کشف دوباره خاطرات جنگ اسپانیا کوشش های بسیاری کرده اند،

رمان نویسان نیز

در این زمینه

شرکت فعالی

داشته اند. گواه

این امر، انتشار

چهار رمان

جدید، در این

سو و آن سوی

کوه های پیرنه

است که تبلور و

نماد این مسئله

روز می باشد.

کتاب «ژاویر سرکاس» به نام «سربازان سلامین» (۱) که با موفقیت چشمگیری و بررو

شد، بر بازسازی زندگی یکی از موسسین فالانژیست بنا شده که راوی را در مسیر رد

پای یک جمهوری خواه قرار می دهد.

او «میرال» نام دارد و در تمام دوره جنگ اسپانیا در لشکر «لیستر» (۲) جنگیده است.

در واقع به برکت حضور این شخصیت است که جستجو و کاوش راوی و همچنین

خود رمان، معنا می یابد.

رمان آندره ترایپلو «دفترهای جوستو گارسیا» (۳) بر اساس کشف یادداشت های یک

عضو فعال سندیکای سوسیالیستی «وحدت عمومی کارگران» که جوهر اصلی اثر را

تشکیل می دهد، نوشته شده است. او زندگی خود و اطرافیانش را، از ژانویه ۱۹۳۹

(آغاز عقب نشینی به سمت فرانسه) تا ژوئن ۱۹۳۹ (تاریخ حرکتش به مکزیک) در

دفتر خاطراتش ثبت کرده بود. و بالاخره نویسنده ایتالیایی «برونو آریپا» در کتاب «

زمان از دست رفته» (۴) ماجرای «لورانو» یکی از جمهوری خواهان سوسیالیست که

بعداً به مکزیک جلائی وطن کرد را به صحنه آورده است. او به پرسش های راوی که

در آغاز مصاحبه، به دنبال اطلاعاتی درباره ملاقات وی با «والتر بنیامین» است، پاسخ

می دهد و به موازات مسئله تبعید بنیامین، به انقلاب «استوری اکتبر ۱۹۳۴» اشاره می

کند که سرآغاز جنگ داخلی و هم چنین، موضوع اصلی رمان بعدی یعنی «آخرین

مرز» (۵) است.

«جوستو گارسیا» توضیح میدهد: «آنچه به هیچ کس نگفته ام این است که: می نویسم

تا اثری بماند، زیرا ما، همگی، خواهیم مرد؛ و اگر بعد از رفتن، حتی سایه ای نیز از خود

بر جای نگذاریم، بسیار غم انگیز خواهد بود». موضوع اصلی این رمان، اراده و میل به

زنده نگاه داشتن خاطره جنگ اسپانیا است؛ ... ادامه در صفحه (۱۷)

بانک اطلاعاتی عدالت انتقالی در دسترس عموم

این بانک اطلاعاتی مجموعه ای از اطلاعات در باره ۹۰۰ مورد اجرای راه کارهای عدالت انتقالی در سراسر جهان در دوره ۲۰۰۷ - ۱۹۷۰، شامل محاکمه ها، کمیسیون های حقیقت یابی، موارد عفو، پرداخت غرامت و سیاست های پاک سازی را دربر می گیرد. این اطلاعات از امکان جستجوی کامل برخوردار و در این نشانی در دسترس است: <http://tjdbproject.com>

پروژه بانک اطلاعاتی عدالت انتقالی در سال ۲۰۰۵ در دانشگاه ویسکانسین - مدیسن زیر نظر سه استاد علوم سیاسی شروع به کار کرد: ل. ا. پین، تریشیا د. آلسن و اندرو جی رایت. این اطلاعات در نشریه های متعدد و نیز اخیراً برای نگارش کتابی با عنوان زیر به کار گرفته شده است: عدالت انتقالی در تعادل: مقایسه فرایندها، سنجیدن تاثیرها (موسسه صلح ایالات متحده امریکا، ۲۰۱۰). اطلاعات بیشتر در باره این پروژه در منبع زیر قابل دریافت است:

<https://sites.google.com/site/transitionaljusticedatabase>



معرفی کرده است. این کتاب با تصویری از محمود طرزی و سراج الاخبار آغاز می شود و با تصویری از میر غلام محمدغبار روشنفکر و تاریخ نگار معروف کشور ختم می شود. بحث‌هایی در باره سراج الاخبار و تاثیر او بالای افکار گروه‌های اصلاح طلب و آزادی خواهان، جنگ‌های جهانی و تاثیر آن بالای روشنفکران، تاثیر مجاهدین و آزادی خواهان هند بر مشروطه خواهان، نقش کابل در تقویت مبارزات آزادی خواهانه منطقه، انقلاب اکتوبر و تاثیر آن بر این نسل، پایان زندگی حبیب الله خان، کسی که به عنوان مانع پیشرفت آزادی خواهان مشهور است، از مهم ترین بحث های این کتاب به شمار می روند.

در بخش دوم کتاب نویسنده برنامه ها و تشکیلات، حلقه های سیاسی بعد از به قدرت رسیدن امان الله خان، تدوین نخستین قانون اساسی و معرفی چهره ها و جوان های فعال در این دوره تاریخی را با توجه به تحولات منطقه به بررسی می گیرد. نویسنده کوشش کرده است با استفاده از منابع دست اول اطلاعات را در اختیار خوانندگان قرار دهد. خوشبختانه این نویسنده کتاب مجال این را داشته که با یک تعداد مبارزین مشروطه خواه دوم چون غبار، عبد الهادی داوی و... از نزدیک مصاحبه کند. از جانب دیگر او با دست رسی به اسناد انديا آفیس - لندن گزارش های جالبی را در این زمینه ارائه نموده است.

با وجودی که نویسنده کوشش کرده بیشتر از بعد تحلیلی به مساله نگاه کند، متأسفانه زیاد موفق نبوده است و این اثر بیشتر یک اثر توصیفی است. اما با توجه به کارهایی که در این زمینه تا هنوز صورت گرفته، این کتاب بهتر توانسته موضوع را بیان کند.

تا سیگار بیست و یکم منتشر شد

بنیاد آرمان شهر در ادامه انتشار سری کتابهای ادبی خود با عنوان کلی سیمرغ کتاب تا "سیگار بیست و یکم" از روح الامین امینی، شاعر و نویسنده جوان افغانستان را منتشر نموده است. کتابی که نویسنده آن قصد دارد همه حرف هایش را که اتفاقاً به دنبال مخاطبی برای آن‌ها نیست، در فصل‌های کوتاهی که به ترتیب سیگار اول، سیگار دوم و ... نامیده است، بزند. او قصد دارد در همین فصل‌های کوتاه آنچه را که در مورد جهان، روابط انسانی، کار، آداب و رسوم اجتماعی، کلیشه‌ها، دغدغه‌ها، تنهایی، زبان، معنا، تاویل پذیری کلمات و ... می‌اندیشد، به طور غیر مستقیم و از خلال زندگی روزمره خود بیان کند. علیرغم اینکه قصدش این نیست و تنها به این دلیل می‌نویسد که به کلمات علاقمند است.

شاید امینی از نامیدن فصل‌های کوتاه این کتاب با نام سیگار قصد دارد بگوید که همه حرفها را می‌توان در فاصله کشیدن یک سیگار زد. اگرچه این کتاب سیر داستانی و روایی ندارد و هر فصلی را می‌توان به صورت جداگانه نیز خواند اما داستانی در پس منظر کل کتاب به طور خطی روایت می‌شود که اگرچه به نظر موضوعی فرعی می‌آید اما نویسنده به کمک همین داستان نگاهش را در مورد بسیاری از مفاهیم و موضوعات بیان می‌کند و در زمان روایت این داستان فرعی گاهی تعدد برخی جملات را تکرار می‌کند تا از طریق آن بتواند بر اهمیت آن تاکید بورزد.

این کتاب در ۸۲ صفحه و با تیراژ ۱۰۰۰ جلد در پاییز ۱۳۸۹ از سوی انتشارات آرمان شهر در دسترس علاقمندان قرار گرفته است. پیش‌تر نیز مجموعه داستان کوتاه "اینجا زمان متروکیست" از همین نویسنده و از سوی انتشارات آرمان شهر منتشر شده است.



معرفی کتاب



قلمرو استبداد

نویسنده: دای فولادی
ناشر: بنیاد انکشاف مدنی
تاریخ انتشار: چاپ دوم ۱۳۸۲
(عنوان چاپ اول: افغانستان قلمرو استبداد)

تعداد صفحات: ۴۷۹
«علیه استبداد کاری کردن، جان بخشیدن به آزادی است» - از متن کتاب
دای فولادی یکی از نویسندگان شناخته شده‌ی افغانستان است. از میان آثار او یکی

از کتاب‌های که در زمینه‌ی تاریخ افغانستان نگاشته شده است «قلمرو استبداد» است. به ادعای نویسنده این کتاب حاصل جنگ‌های خانمان سوز اخیر افغانستان و کشتار مردم کشور است که نویسنده خود عملاً در تمام این قتل و کشتار شاهد بوده است.

فصل‌های این کتاب از این قرار است:

استبداد، قدرت بدون تهدید، قدرت معیار خدمت، غارت قانون مند، کنش منفی و فاقد پیام، بازدهی معتقد، متعصب ستم پذیر، جامعه نامراد، فساد همه گیر...

مقدمه‌ی کتاب با معرفی و نقد تئوری‌های گونه‌گونی که در افغانستان جریان‌های سیاسی در باره‌ی استبداد مطرح کرده‌اند، آغاز می‌شود، تئوری‌های مثل جنبه طبقاتی استبداد، تئوری «ستم ملی»، تئوری «افغان ملت» و نظریه اسلام‌گرایان. با توجه به این تئوری‌ها، نویسنده این گونه مدعای خود را مطرح می‌کند:

«در تئوری استبداد انسان این وطن، چه پشتون و چه غیر پشتون قربانیان استبداد قبیله‌ای‌اند؛ و استبداد قبیله‌ای می‌کلیسسم خود به خودی در حکومت نیست. حکومت قبیله‌ای، مثل هر حکومت، بر اساس فرهنگ جامعه تشکیل می‌شود و بقا می‌کند.»
تئوری دیگری که در جوار تئوری استبداد مطرح شده است، رابطه‌ی حکومت با فرهنگ قبیله‌ای است. تا فرهنگ قبیله‌ای شناخته نشود، خصوصیات و کارکرد حکومت درک نمی‌شود. در این تئوری آمده است: «استبداد هم در حکومت است و هم از جامعه و فرهنگ می‌آید.»

یکی از مهم ترین سندهایی که نویسنده برای معرفی و شناخت حکومت‌های استبداد ذکر کرده کتاب «تاج التواریخ» امیر عبدالرحمن خان است. به ادعای نویسنده، «تاج التواریخ» چه گونه تولد شدن، چه گونه بزرگ شدن، چه گونه به قدرت رسیدن، چه گونه حکومت کردن، چه گونه به ارث نهادن قدرت استبدادی را نشان می‌دهد.

نویسنده در آخرین صفحه‌ی کتاب خود می‌نویسد:

اگر تاریخی داشته ایم که استبداد ماهیت آن را تشکیل داده، در مقابل آن جوامعی داشته ایم که هر نهاد آن استبداد پذیر بوده است... این واقعیت های تلخ و میراثی، معرف تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان اند: شمشیر، جنگ، غارت و قتل...

تاریخ قبیله‌ای، تاریخی است که تا عصر معاصر خود را کشانده است؛ صحنه همان صحنه‌ی کهنه تاریخی است، صرف تماشاگران نو می‌شوند که حوادث را باز هم با مرگ تسام ارزش‌های مادی، معنوی و اجتماعی نظاره کنند، و این نیز نقش کهنه‌ی تاریخی جامعه‌ی قبیلوی است. تاریخ قبیله‌ای، جنبه و گنجایش و ظرفیت نو پذیری را ندارد و این تاریخ مدفن نواها است.

نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان

(در ربع اول قرن بیستم)

جلد دوم

نویسنده: سید سعد الدین هاشمی

ناشر: سنبله

تاریخ انتشار: چاپ اول، ۱۳۸۴

تعداد صفحات: ۳۶۵

با وجودی که یکی از مهم ترین تحولات در تاریخ افغانستان ظهور جنبش مشروطه خواهی در اوایل سده بیستم است، این جریان متأسفانه مثل بسیار واقعات دیگر کم تر مورد ارزیابی قرار گرفته شده است. پروفیسور سید سعد الدین هاشمی از جمله معدود کسانی است که به این مقطع از تاریخ سرزمین توجه نموده است. جلد اول کتاب ایشان زیر همین نام در شماره ۶ این نشریه معرفی شد. در آن کتاب ایشان به مشروطه خواهان اول پرداخته است. در جلد دوم این کتاب او چهره های نسل دوم مشروطه خواه را

ادامه از صفحه (۱)

روسای جمهوری پیشین نباید...

کنوانسیون ضد شکنجه برای پیگیری و مجازات شکنجه گران عمل نکرده است، تمام امضاکنندگان دیگر نیز متعهد هستند هر شخصی را که با دلیل گمان می کنند مرتکب شکنجه شده و در خاک آنها به سر می برد مورد پیگرد قرار دهند یا به این منظور به کشور دیگری تحویل بدهند. در صورتی که مدارک نشان بدهد که بوش و دیگران با اتهام شکنجه روبرو هستند و این کیفرخواست مدعی است که این اتهام را نشان داده است و آمریکا خواهان استرداد آنها نشود، دیگر امضاکنندگان کنوانسیون ضد شکنجه باید طبق قانون آنها را به خاطر شکنجه مورد پیگرد قرار دهند.

در بیانیه ای که منتشر شد، گروه های تهیه کننده شکایت اعلام کردند: «صرفنظر از گفته های بوش یا میزبان او، ما تردیدی نداریم که او سفرش را به خاطر پرهیز از این شکایت لغو کرده است. پیام جامعه مدنی روشن است: اگر شکنجه گر هستید، برنامه سفرتان را با دقت تنظیم کنید.»

شکایت ها که قرار بود روز دوشنبه ۷ فیبروری طرح شود از دادستان کل ایالت ژنو درخواست می کند که ادعاهای این افراد را که طبق برنامه های مستند دولت بوش برای شکنجه مورد شکنجه قرار گرفته اند مورد تحقیق قرار دهد. بوش با افتخار در خاطرات تازه نشر یافته اش بازگو می کند که زمانی که در سال ۲۰۰۲ از او سؤال شد آیا به آب بستن بازداشت شدگان مجاز است، جواب داده: «معلوم است.»

دوشنبه ۷ فیبروری نهمین سالگرد روزی است که بوش تصمیم گرفت که کنوانسیون ژنو شامل «جنگجویان دشمن» نمی شود.

بر اساس کیفرخواست بوش، که مرکز حقوق اساسی و مرکز اروپایی حقوق اساسی و حقوق بشر از طرف قربانیان شکنجه نوشته اند، رئیس جمهوری بوش در موارد زیر دارای مسئولیت است: مسئولیت فردی، مسئولیت آمریت برای اقدامات زیردستانش که به دستور، با اجازه، تایید و کمک و تشویق او عمل کرده اند و نیز مسئولیت برای تعدی های ارتكابی زیردستانش که مانعشان نشده یا مجازاتشان نکرده است.

گوین سولوان، وکیل و مدیر بخش ضد تروریسم مرکز اروپایی حقوق اساسی و حقوق بشر می گوید: «بوش یک شکنجه گر است و سزاوار است این گونه در یاد بماند. او مسئولیت نهایی صدور اجازه برای شکنجه هزاران نفر در جاهایی مثل گوانتانامو و 'سیاه سایت' های سی آی ا (CIA) در سراسر جهان را به عهده دارد. تمام کشورها تعهد دارند چنین شکنجه گرانی را مورد پیگرد قرار دهند. نگرانی شدید بوش کاملاً به حق است.»

بیش از ۶۰ سازمان حقوق بشری و اشخاص سرشناس، از جمله گزارشگر ویژه سازمان ملل برای استقلال قضات و وکلای لاندرو دسپوی و برندگان جایزه صلح نوبل شیرین عبادی و پرز اسکویل، با امضای فراخوان برای پیگرد جرح بوش به مرکز حقوق اساسی و مرکز اروپایی حقوق اساسی و حقوق بشر و فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر پیوستند. تعدادی از سازمان های حقوق بشری که که امضا کرده اند اکنون با فشارهای ناشی از سیاست های «ضد تروریسم» روبرو هستند که دولت بوش در پیش گرفت و سپس در کشورهای مربوطه شان به اجرا در آمد.

مانفرد نواک، گزارشگر پیشین ویژه سازمان ملل برای شکنجه (۲۰۱۰ - ۲۰۰۶) قرار بود نظریه کارشناسی در باره شکایت ها ارایه و چنین نتیجه گیری کند که رفتار با هر دو شاکی شکنجه بوده است و سويس وظیفه دارد تحقیق مقدماتی را شروع کند و جرح بوش از مصونیت برخوردار نیست.

منبع:

<http://www.fidh.org/Human-Rights-Groups-Announce-Bush-Indictment-for>

ادامه از صفحه (۳)

تبعیض و مشارکت ...

اولین شهردار زن افغانستان، ناجیه حنیفی، از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان و ثریا پرلیسکا، بنیانگذار و رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در دهه ۷۰ میلادی، از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان گفتگوهای مفصلي صورت گرفته است.

چاپ اول این کتاب در ۱۰۰۰ جلد، ۲۰۰ صفحه و در بهار و تابستان ۱۳۸۹ منتشر شده است. بنیاد آرمان شهر قصد دارد به زودی چاپ دوم آن را نیز در اختیار علاقمندان قرار دهد.



ادامه از صفحه (۲)

همدستی اروپا در برنامه بازداشت ...

حرکت و پیشروی به سوی مسئولیت پذیری بین ۲۰۰۸ و اوایل ۲۰۱۱ با افزایش مدارک در باره همدستی اروپا



شتاب بیشتری پیدا کرد و نشان داد که اروپا هنوز از فضای مناسبی برای مسئولیت پذیری و پاسخگویی برخوردار است. مانع اصلی بر سر راه پیشرفت در اروپا برای

پاسخگو کردن دولت ها، اجرای عدالت درباره مجرمان و دادخواهی برای قربانیان، «نیاز» تکراری به «ارزاداری دولتی» به منظور حفظ امنیت ملی است که هنوز تهدیدی جدی برای پاسخگویی واقعی به شمار می رود.

اروپا نباید به «منطقه معاف از پاسخگویی» دیگری تبدیل شود که دولت ها بخواهند و بتوانند گذشته را به دست فراموشی بسپارند یا تحقیق در باره مشارکتشان در عملکردهای فجیع را تضعیف کنند. اگر فراموشی یا تیرنه جمعی از طریق تحقیقات سرسری به چالش کشیده نشود، اروپا در ارتباط با آن چه امریکا پیشتر «جنگ علیه ترور» نامیده، در نقض فاحش حقوق بین الملل شراکت خواهد داشت، یعنی فضایی برای معافیت از مجازات برای نقض فاحش حقوق بشر و محرومیت قربانیان از دادخواهی ایجاد خواهد شد. این گونه معافیت اساساً حقوق بین المللی بشردوستانه را نقض می کند و این مساله ای است که بدون شک بسیاری از کشورهای دارای پیشینه بد نقض حقوق بشر در خارج از امریکای شمالی و اروپا ملاحظه خواهند کرد و به نفع خود مورد استفاده قرار خواهند داد.

عفو بین الملل به فوریت از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کشورهای نامزد عضویت در آن می خواهد این معافیت از مجازات را رد کنند، از حرکت اروپا به سوی پاسخگویی و مسئولیت پذیری حمایت کنند، و تعهد خود را به دادخواهی برای قربانیان بازداشتگاهها، ناپدیدشدن قهری، شکنجه و بدرفتاری های دیگر در چارچوب جنگ علیه تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در امریکا ابراز کنند. ادعای اسرار دولتی نباید برای محافظت از دولت ها و افراد در برابر تحقیق در باره مشارکتشان در نقض فاحش حقوق بشر به کار رود. به علاوه، برای تضمین این که این گونه تعدی ها در آینده تکرار نشود، دولت های اروپایی باید اصلاحاتی در نظارت غیرنظامیان بر سازمان های اطلاعات و امنیت ملی و سازمان های اطلاعاتی خارجی فعال در خاک خود به اجرا بگذارند. این ترکیب پاسخگویی و مسئولیت پذیری، دادخواهی موثر برای قربانیان، و اصلاحات، به برقراری دوباره اولویت حقوق بشر و مسئولیت قانونی دولت ها برای تامین حمایت حقوق بشری از تمام افراد کمک خواهد کرد.

بدین منظور، عفو بین الملل از پارلمان اروپا می خواهد:

- تحقیق در باره همدستی کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کشورهای نامزد عضویت در آن با برنامه بازداشت های مخفی به رهبری امریکا را با هدف به روز رسانی گزارش ۲۰۰۷ «انتقال و بازداشت غیرقانونی زندانیان» (TDIP) از سر بگیرد؛
- بر رعایت قطعنامه های پارلمان اروپا به وسیله کشورهای عضو نظارت کند و اطلاعات مربوطه را در به روزرسانی گزارش ۲۰۰۷ «انتقال و بازداشت غیرقانونی زندانیان» ملحوظ نماید؛
- تضمین کند که کمیسیون فرعی حقوق بشر و کمیسیون آزادی های مدنی، عدالت و امور داخلی پارلمان اروپا به طور مشخص و در همکاری با یک دیگر، همان طور که قطعنامه ۲۰۰۷ پارلمان اروپا ملزم کرده، کار گزارش «انتقال و بازداشت غیرقانونی زندانیان» را به منظور تامین کامل پاسخگویی نهادهای پارلمان اروپا و کشورهای عضو در مورد نقض حقوق بین المللی و اروپایی حقوق بشر، از جمله ماده ۲ معاهده اتحادیه اروپا و منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا، پیگیری کنند؛
- از اعضای پارلمان از کشورهای مرتبط که تحقیقات بر اساس کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را شروع نکرده اند، به تاکید می خواهد در کشورشان برای مسئولیت پذیر و پاسخگو کردن دولتشان در باره نقش آن در برنامه های بازداشت های مخفی، دادخواهی موثر برای قربانیان و اصلاح قوانین و سیاست های ملی به منظور جلوگیری از تکرار موارد نقض حقوق بشر، مشابه آن چه در آن عملیات رخ داده، دست به اقدام بزنند.

ادامه از صفحه (۵)

بیانیه مشترک کمیته مشارکت سیاسی و ...

که مشروعیت قانون اساسی و تعهدات بین‌المللی دولت افغانستان را زیر سوال برده و سبب ترویج عدالت سستی که - حقوق زنان نخستین قربانی آن است - جلوگیری کند.

۳. اعمال غیرانسانی اخیر علیه زنان این کشور نشان دهنده وضعیت شکننده و آسیب پذیری نیمی از نفوس جامعه است، بنابراین دولت باید تمام کوشش خود را برای حفظ حقوق و حمایت از آنان به کار برده و تامین حقوق انسانی کامل و مساوی زنان را مبنای هر گونه مذاکره و تفاهم با گروه های سیاسی و به ویژه طالبان قرار بدهد.

۴. نه تنها عاملان و آمران جنایات اخیر باید شناسایی و مورد پیگرد قانونی قرار بگیرند بلکه مسئولین دولتی که در حوزه صلاحیت های آنها چنین واقعاتی روی می دهد، باید مورد بازپرسی و پیگیری قانونی قرار بگیرند.

۵. مجلس نمایندگان جدید افغانستان باید با زدودن قوانین تبعیض آمیز و تصویب قوانین عادلانه و برابر، حمایت های قانونی از زنان را گسترده تر نموده و با نظارت دقیق بر عملکرد نهادهای دولتی، تطبیق قوانین را در سراسر افغانستان تامین نماید.

کمیته مشارکت سیاسی و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان

کابل، افغانستان

تماس: womenspoliticalparticipation.c@gmail.com

Campaign50darsad@gmail.com

نگاه کنید: Campaign50darsad.blogfa.com

کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ماه ثور ۱۳۸۹ برابر با ماه می سال ۲۰۰۴ بنابر نیازمندی زنان در عرصه سیاسی ایجاد گردید. کمیته از بدو تاسیس به مثابه اهرم فشار بر نهادهای دولتی عمل نموده است. آگاهی دهی سیاسی برای زنان، تشویق زنان جهت اشتراک در انتخابات به عنوان کاندیدا و رای دهنده، حمایت از حضور زنان در کابینه و شورای عالی قضا، برگزاری کنفرانس ها و تظاهرات به مناسبت های مختلف، نظارت بر عملکرد پارلمان و حکومت در قبال مساله زنان از فعالیت های کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان است.

کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان به ابتکار جمعی از فعالین حقوق زنان، حقوق بشر و شهروندی کشور افغانستان در ماه ثور ۱۳۸۸ برابر با ماه می سال ۲۰۰۹ تشکیل شد. این گروه متشکل از فعالین و مدافعین حقوق زنان در عرصه های مختلف صنفی، مطبوعاتی، سازمان های غیردولتی، احزاب و نهادهای اجتماعی و سیاسی است که طی سالیان گذشته در راستای تحقق خواسته ها و مطالبات زنان فعالیت نموده اند. هدف این گروه طرح و پیگیری مطالبات اساسی و زیربنایی زنان در زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان افغانستان است.

ادامه از صفحه (۴)

پایان کار سه روین تن ...

به عقیده من، این رمان به تاریخ ادبیات قرن ما، امتیاز خاصی بخشیده است... " عده ای از نقادان حوزه ادبی ما داستان های استاد رهنورد زریاب را متأثر از شیوه کار صادق هدایت می دانند مسأله ای که استاد چندان با آن موافق نیست و البته در گفتگوی پایانی همین کتاب در پاسخ به سوالی نیز اشاره ای به آن دارد:

"فکر می کنم من از همه نویسندگان بزرگ جهان که از آنان چیزی خوانده ام، کم و بیش، اثر پذیرفته ام"

وی در ادامه همین سوال می گوید که در سال های اخیر تعدادی از هم وطنان ما با تکیه به کتاب علی اوحدی مرا تأثیر پذیرفته از هدایت و از طریق هدایت متأثر از کافکا دانسته اند... او در ادامه می گوید:

"من به همه صاحب نظران حق می دهم که در باب نوشته های من داوری خودشان را بکنند؛ اما، سخن خودم همان است که در آغاز این پاسخ آوردم"

در نوشته ختمه اولیه این کتاب به اولین آثاری که در افغانستان نوشته شده است و به نسبت های کم و بیش از ویژگی های ادبیات داستانی نوین باختر زمین برخوردار بوده اند اشاره ای می رود که بد نیست عناوین این پنج اثر را در این جا بیآوریم:

۱- جهاد اکبر

۲- تصویر عبرت

۳- ندای طلبه معارف

۴- مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی

ادامه از صفحه (۱)

بن بست در انتخابات افغانستان...

اختیارات اداری و سیاسی تقویت کند و قوانینی به تصویب برساند که نقش کمیسیون مستقل نظارت بر قانون اساسی را مشخص نماید.

رابرت تمپلر، مدیر برنامه آسیای گروه بین‌المللی حل بحران می گوید: «بقای سیاسی ریاست جمهوری و دولت افغانستان به توانایی طرف های مختلف برای کاهش عدم اعتماد بین مردم افغانستان و دولت آنها از طریق تصویب اصلاحات واقعی بستگی دارد. این بار راه میان بر وجود ندارد.»

منبع:

<http://www.crisisgroup.org/en/regions/asia/south-asia/afghanistan/B117-afghanistans-elections-stalemate.aspx>

متن کامل گزارش:

<http://www.crisisgroup.org/~media/Files/asia/south-asia/afghanistan/B117%20Afghanistans%20Elections%20Stalemate.ashx>

ادامه از صفحه (۲)

کشایش پارلمان بحران مسؤلیت پذیری را ...

تعداد آنها کمتر از کسانی است که برای حقوق و خواست های موکلانشان اهمیتی قابل نیستند.»

آقای کزلی گشایش پارلمان را به تعویق انداخته و خواستار شده بود که اعضای پارلمان برای تحقیق در باره ادعاهای گسترده تقلب در انتخابات سپتمبر به دادگاه ویژه ایشان مراجعه کنند.

سام ظریفی گفت: «دادگاه ویژه آقای کزلی فاقد پایه قانونی است و به نظر می رسد هدف آن به جای ارزیابی منصفانه و درست رفتار کاندیداهای انتخاباتی، پر کردن پارلمان از حامیان او باشد. در این مقابله، پاسخ درست پیروی از حاکمیت قانون است، نه انحراف از آن برای کسب امتیازهای سیاسی.»

سام ظریفی ادامه داد: «در چهار ماه گذشته، پارلمانی پر از ناقضان حقوق بشر در مقابل رئیس جمهوری ایستاده بود که می کوشید از نظارت های قانونی بر قدرت خود طفره برد. بازنندگان مردم افغانستان هستند.»

کمیسیون سمع شکایات انتخاباتی در حدود ۶۰۰۰ شکایت دریافت کرد که سازمان ملل بیش از ۲۷۰۰ عدد آنها را به قدری «مهم» دانست که برای ابطال نتیجه انتخابات کافی بود. در حدود ۲۳۰۰ شکایت علیه کاندیداها و نمایندگان آنها و بیش از ۷۰۰ شکایت در مورد تهدید و ارباب و خشونت به ثبت رسید.

سام ظریفی می گوید: «تحقیقات معتبر کمیسیون سمع شکایات برای تامین مشروعیت بسیار ضروری برای پارلمان جدید حیاتی است. در صورت وجود اتهام های مهم نقض حقوق بشر به دست اعضای پارلمان، قوه قضاییه افغانستان باید عدالت دادخواهی را برای قربانیان تامین کند.»

«هم آقای کزلی و هم پارلمان با کارنامه ضعیف خود و کوتاهی از ایجاد حاکمیت پاسخگو، مسؤول و مسؤولیت پذیر مشروعیت مردمی خود را بر باد داده اند.»

منبع:

<http://www.amnesty.org/en/for-media/press-releases/afghan-parliament-inauguration-highlights-crisis-accountability-2011-01-27>

۵- جشن استقلال در بولیویا

در نوشته های کتاب پایان کار سه روین تن هر چند بیشترین نگاه به سمت ادبیات داستانی است اما پای شعر نیز با مقاله "جوشش شعر زنان و دوشیزگان افغانستان در دهه شخصیت هجری خورشیدی" به میان آمده است و هم چنان در نوشته پایان کار سه روین تن که عنوان کتاب نیز از آن برگرفته شده ابیات زیادی از شاهنامه فردوسی آمده است هر چند که مراد وجه داستانی این اثر بوده است. نوشته جوشش شعر زنان... با نقل پرسشهای از سیمین بهبهانی آغاز می شود که نشان گر نگاه استاد نسبت به آفرینش گران و زن و مرد در حوزه ادبیات است:

"روزگاری از بانو شاعر پرآوازه ایران - بهبهانی - پرسیده بودند: "یک شاعر زن، در جمهوری اسلامی، چه وظایفی دارد؟" و این سخن ور فرهیخته، در پاسخ گفته بود: "من از یدک کشیدن لفظ زن، به دنبال کلمه شاعر سخت بیزارم. یعنی چی؟ آدم یا شاعر هست یا نیست..."

دیگر نوشته های این کتاب نقد و نظر و مقایسه هایی ارزش مند را در خورد دارد از جمله مقایسه حکایتی از افصح المتکلمین سعدی شیرازی و داستانی به نام شاهین که اثر جوانی بوکایو است نویسنده ای که حدود یک قرن پس از سعدی در شهرک چرتالندو نزدیک فلورانس زاده شد.

ادامه از صفحه (۲)

جنایات های جنگی و ضد بشریت ...

(الف) حمله گسترده یا سازمان یافته بر ضد هر جمعیت غیر نظامی: رفتاری است مشتمل بر ارتکاب چندین عمل از اعمال مذکور در بند ۱، که در تعقیب یا پیشبرد سیاست یک دولت یا یک سازمان برای چنین حمله‌ای صورت گرفته باشد.

(ب) ریشه کن کردن: شامل تحمیل عمدی وضعیت خاصی از زندگی است، از جمله؛ محروم کردن از دسترسی به غذا و دوا که به منظور منهدم کردن بخشی از یک جمعیت برنامه ریزی می شود.

(ج) به بردگی گرفتن: اعمال اختیارات مربوط به حق مالکیت بر انسان که مشتمل است بر اعمال چنین اختیاری در جهت خرید و فروش انسان به ویژه زنان و اطفال.

(د) تبعید و کوچ اجباری: جابه‌جا کردن اجباری اشخاص مورد نظر بدون مجوزی بر اساس حقوق بین‌الملل، از طریق بیرون راندن یا دیگر اعمال قهرآمیز از منطقه‌ای که قانونا در آن‌جا حضور دارند.

(ه) شکنجه: تحمیل عمدی درد، رنج شدید جسمی یا روحی بر شخصی که در توقیف یا تحت کنترل است؛ البته شکنجه شامل درد یا رنجی که ناشی از خود مجازات قانونی باشد، نمی‌شود.

(و) حاملگی اجباری: حبس غیر قانونی زنی که به اجبار حامله شده است؛ به قصد تاثیرگذاری بر ترکیب قومی یک جمعیت یا دیگر نقض‌های فاحش حقوق بین‌الملل. این تعریف به هیچ وجه نباید طوری تفسیر شود که بر قانون داخل مربوط به حاملگی کشورها تاثیر بگذارد.

(ز) اذیت و آزار مداوم: محروم کردن عمدی و شدید افراد از حقوق اساسی استاندارد با حقوق بین‌الملل به دلیل هویت آن گروه یا مجموعه.

(ح) جنایت تبعیض نژادی: ارتکاب اعمال غیر انسانی به مثابه اعمال مذکور در بند ۱، از طریق یک نظام نهاده شده و ایجاد فشار و سلطه منظم توسط یک گروه نژادی بر گروه یا گروه‌های نژادی دیگر به قصد حفظ و نگهداری همان نظام.

(ط) ناپدیدسازی اجباری اشخاص: بازداشت، حبس یا ربودن افراد توسط یک دولت یا سازمان سیاسی، با اجازه یا حمایت یا رضایت آن‌ها و سپس امتناع از اعتراف به محرومیت آنان از آزادی یا امتناع از دادن اطلاعات از سرنوشت یا محل وجود آن‌ها، به قصد دور کردن‌شان از حمایت قانون برای مدت طولانی.

جنایات جنگی در ماده ۸ همان سند بین‌المللی، این گونه تعریف شده است:

(الف) نقض‌های فاحش کنوانسیون‌های ۱۲ اوت ۱۹۴۹ ژنیو، هر یک از اعمال مشروح ذیل بر ضد اشخاص یا اداری‌هایی که تحت حمایت مقررات این کنوانسیون است را در بر می‌گیرد.

(۸) عمل به عنوان مصادیق این نقض‌ها بیان شده است که علاقمندان می‌توانند مستقیماً به اساسنامه روم مراجعه کنند، در این جا به خاطر رعایت اختصار، از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌نمایم.

(ب) دیگر نقض‌های فاحش قوانین و عرف‌های مسلم حقوق بین‌الملل و حاکم بر منازعات مسلحانه بین‌المللی.

(۲۶) عمل به عنوان مصادیق این گونه تخطی‌ها ذکر شده است.

(ج) در حالت وقوع نزاع مسلحانه غیر بین‌المللی، نقض فاحش ماده ۳ مشترک در چهار کنوانسیون ۱۲ اوت ۱۹۴۹ ژنیو یعنی هر یک از اعمال ارتکابی زیر بر ضد اشخاصی که هیچ‌گونه مشارکت فعال در کارهای جنگی ندارند، از جمله افراد نیروهای مسلح که سلاح‌هایشان را زمین گذاشته‌اند و آن‌هایی که به سبب بیماری، جراحت، حبس یا هر علت دیگری از شرکت در جنگ ناتوان می‌باشند.

(۴) عمل به عنوان مصادیق این نقض‌ها یاد شده است.

(د) دیگر نقض‌های فاحش قوانین و عرف‌های قابل اجرا در منازعات مسلحانه غیر بین‌المللی در چارچوب تعیین شده در حقوق بین‌الملل.

(۱۲) عمل به عنوان مصادیق دسته اخیر بیان شده است.

*** تفاوت این دو جنایت بین‌المللی چیست؟**

تفاوت این دو جنایت در آن است که جنایات علیه بشر غالباً در زمان صلح رخ می‌دهد و قربانیان آن، جمعیت غیر نظامی می‌باشد ولی جنایات جنگی غالباً در زمان جنگ رخ داده و بیشتر قربانیان آن نظامیان‌اند.

* کدام تحولات بین‌المللی به شناسایی رسمی این جنایات در اساسنامه روم انجامید؟

بر خلاف جنایت جنگی که شناسایی آن در حقوق بین‌الملل سابقه طولانی دارد؛ جنایات علیه بشر در پایان جنگ جهانی دوم و با تأسیس دادگاه نورنبرگ وارد ادبیات حقوقی شد. در منشور دادگاه نورنبرگ که برای محاکمه سران حکومت نازی‌ها در قبال جنایات‌شان در خلال جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۵ از سوی متفقان پروژ در جنگ، تشکیل شده بود از سه مدل جنایت بین‌المللی یاد شده بود:

(الف) جنایت علیه صلح

(ب) جنایت جنگی

(ج) جنایت علیه بشر

سران آلمان نازی باید در قبال سه جنایت یادشده‌ی ارتکاب یافته در خلال جنگ‌ها، در پیشگاه دادگاه پاسخگو می‌بودند.

در همان اوان، در سال ۱۹۴۶ در شرق آسیا (خاور دور)، دادگاه بین‌المللی توکیو برای محاکمه جنایت‌کاران جنگی جاپانی تشکیل شد و در اساسنامه آن نیز جنایت علیه بشر جرم‌انگاری و شناسایی گردید.

تا آن که در سال‌های آخر قرن بیستم فاجعه بالکان رخ داد و در خلال جنگ‌های بوسنی و هرزگوین بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ جنایات هولناکی از سوی صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی ارتکاب یافت.

یک سال بعد، در سال ۱۹۹۴، هنگام جنگ‌های داخلی کشور افریقای رواندا، بین دو قبیله هوتو و توتسی قتل عام‌های وحشتناکی شکل گرفت که هشتصد هزار توتسی از سوی قبیله هوتو به جرم تعلق‌شان به قبیله خود، قتل عام شدند.

در هر دو کشور بوسنی و رواندا در کنار قتل عام‌ها جنایات دیگری که شامل تجاوزات جنسی وسیع نیز بود به وقوع پیوست. این جنایات هولناک و فجیع در آن سال‌ها، اذهان بشریت را جریحه‌دار ساخته بود به طوری که در واکنش به این فجایع، سازمان ملل متحد دو دادگاه بین‌المللی موقت را برای محاکمه مرتکبان آن تأسیس کرد. نام این دادگاه‌ها عبارت بود از دادگاه بین‌المللی جزایی یوگسلاوی و دادگاه بین‌المللی رواندا، مقر دادگاه اولی شهر هاگ هالند تعیین شد و دادگاه دومی در شهر اروشای تانزانیا استقرار یافت.

محاکمات این دو دادگاه، بویژه دادگاه یوگسلاویا برای رسیدگی به جنایات سران صرب در سراسر جهان انعکاس وسیعی داشت، به طوری که می‌توان از محاکمه اسلو بودان میلوسویچ رییس جمهور صرب نام برد که پخش جریان محاکمه وی از سوی رسانه‌های بین‌المللی توجه میلیون‌ها بیننده را به خود جلب کرد و به خود کشی وی در زندان ختم شد.

در اساسنامه هر دو دادگاه فوق از جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی به عنوان دو جرم تحت صلاحیت دادگاه یاد شد و فهرست این جنایات نیز بیان شده بود.

جرم‌انگاری دو جنایت بین‌المللی در اساسنامه دو دادگاه مذکور، در افکار جهانی این زمینه را فراهم کرد که باید این دو جنایت، در قالب تأسیس یک دادگاه بین‌المللی دایمی و قابل دسترس شناسایی تا هرگاه در گوشه‌ای از جهان چنین جنایاتی رخ دهد این دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را داشته باشد و بتواند مرتکبان این جنایات را به پای میز محاکمه بکشاند.

بدین منظور سازمان ملل متحد یک کنفرانس بین‌المللی برای تأسیس دادگاه بین‌المللی جزایی، با حضور نمایندگان ۱۲۰ کشور جهان در شهر روم ایتالیا در جولای ۱۹۹۸ برگزار کرد به طوری که در این اجلاس اساسنامه دادگاه در تاریخ ۱۷ جولای همان سال به تصویب رسید و جنایت علیه بشریت در ماده ۷ و جنایت جنگی در ماده ۸ آن به عنوان دو جنایت بین‌المللی خطر ناک به رسمیت شناخته شد.

*** پیشینه جرایم علیه بشریت در افغانستان چیست؟**

بر اساس گزارش‌های منابع بی‌طرف بین‌المللی مانند عفو بین‌الملل، گزارشگران کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و سازمان دیده‌بان حقوق بشر، در افغانستان هنگام جنگ‌های داخلی بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ و در زمان حاکمیت طالبان جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی به شدت رخ داده است.

*** چه عوامل اجتماعی باعث می‌شود که این گونه جنایات در کشوری مانند افغانستان رخ دهد؟**

عوامل اجتماعی مختلفی می‌تواند زمینه‌ساز وقوع چنین جنایاتی در این کشور شود؛ از جمله این عوامل می‌توان از نبود یک دولت مستقل ملی یاد کرد به طوری که در چنین فضایی جنگ‌های داخلی به راه خواهد افتاد که خود عامل و زمینه‌ساز جنایات هولناکی است.

عامل دیگر می‌تواند این باشد که در چنین فضایی تبلیغاتی مبنی بر تفریق نژادی و مذهبی در کشور باشد به طوری که کار به جایی می‌رسد که یکی از طرفین جنگ دیگری را مستحق هر نوع بدرفتاری و حتی قتل عام میدانند و انواع خصوصیات بد و ناروا را به دیگری نسبت می‌دهد. برای پیشگیری از وقوع این گونه جنایات باید روحیه برادری و دوستی بین نژادها، اقوام و مذاهب تشویق و ترغیب شود.

*** با این که دولت افغانستان عضو اساسنامه دادگاه بین‌المللی جزایی است پس چرا این دادگاه صلاحیت رسیدگی به جنایات وقوع یافته در افغانستان را ندارد؟**



جنایات را محاکمه کنند.

*** به نظر شما دادگاه بین‌المللی جزایی و اعمال صلاحیت قضایی جهانی برای محاکمه جنایت‌کاران جنگی با چه چالش‌هایی روبرو هستند و چه گونه می‌تواند از این تنگنا عبور کند؟**

✓ دادگاه جزایی بین‌المللی و اعمال صلاحیت جهانی با دوچالش عمده روبرو می‌باشد.

یکی منافع و مصالح سیاسی کشورهاست که گاهی بر مصالح عدالت غلبه می‌کند که حقیقت را فدای مصلحت می‌کند.

دیگری پدیده مصونیت است؛ مرتکبان جنایات بین‌المللی معمولاً در کشورها، قدرتمند هستند و از اهرم فشارهای قوی برخوردارند که این عوامل باعث می‌شود، آن‌ها در برابر اجرای عدالت مصونیت یابند و دستگاه‌های قضایی نتوانند آن‌ها را به محاکمه کشانند.

(۱) استاد دانشگاه و پژوهشگر در زمینه حقوق

ادامه از صفحه (۴)

مروری بر وضعیت تاریخ نگاری ...

حراست و حمایت می‌نمایند.

*** ظهور تکنولوژی مدرن اطلاعاتی و معلوماتی مانند کمپیوتر، انترنت، خبرگزاری‌های آزاد، رادیو، تلویزیون و شبکه‌های جهانی ماهواره‌ای است که حتی دولت‌های توتالیتر، هم نمی‌توانند موانع کلی در نشر آن‌ها ایجاد کنند. البته این‌ها برای کشور ما پدیده‌های جدید هستند.**



*** هر چند جنگ یک پدیده متضرر و تباہ کننده است؛ اما در بیداری جوامع بشری نقش به سزایی دارد، به ویژه در کشور ما، با وجود خرابی‌های جبران ناپذیر، ملیت‌های ساکن کشور و محافل فرهنگی ما را بیش از پیش بیدار ساخته و جرأت بخشیده است، تا قضاوت‌های خود را در بیان حقایق تاریخی، و واقع بینانه ارایه نمایند.**

*** مهاجرت‌های روشنفکران و قلم به‌دستان ما به کشورهای همسایه و قاره‌های دور تر، باعث ارتقای سویی‌ت‌های تحصیلی، تخصصی و تجربه آن‌ها گردیده بسیاری از نویسندگان ما خود را به معیارهای جهانی عیار ساخته‌اند.**

شرایط و عوامل منفی:

اما از عوامل منفی در وضعیت تاریخی نگاری کشور ما، تشدید اختلاف ملی، مذهبی، زبانی و منطقه‌ای است.

این تمایلات منفی، در کل به واقع بینی سیاسی و تاریخ نگاری تأثیری بر جا گذاشته است.

*** فقدان نهادهای حمایت‌کننده و انجمن‌های آزاد به عنوان مشوق و مراکز تجمع نویسندگان، به صورت گروهی و هم آهنگ، تاریخ نگاری را به صورت تک فردی در آورده و ناقص ساخته است.**

*** نبود مراکز و محافل نقد کتاب، یا بی‌تفاوتی در نقد آثار سره و نا سره، نواقص و کم بودی‌ها را بر ملا نکرده، بالای آینده‌های دور تأثیر منفی بر جا می‌گذارد.**

*** نسبت وجود شکاف‌های اجتماعی و انواع نفاق، نقد آثار را بر یک نوع خصومت و دید منفی کشانده و یا اکثر نویسندگان خود را زحمت نمی‌دهند و دچار درد سر نمی‌سازند. چون دیده می‌شود که جای نقد علمی را کشمکش سیاسی گرفته است.**

*** فقر مادی، نویسندگان از یک سو و تمایل جامعه، به آزاندوزی، غصب و غارت، مانع رشد کارهای فرهنگی گردیده، صاحبان قلم و اندیشه، نگران تأمین مایحتاج زندگی خانواده هستند و تا جایی که دیده می‌شود، علم و دانش را در خدمت زور و زر و قدرت‌های مافیایی قرار داده است.**

*** اکثر نویسندگان در حالی که میلیاردها دالر در عرصه‌های مختلف به آدرس جامعه‌ی ما سرازیر گردیده، حتا توان پرداخت، چاپ، ادیت، دیزاین و سایر مصارف آثار شان را ندارند.**

*** بعد از دوره‌های بیدار سلطنتی و توتالیتر گذشته، ۳۰ سال است سلطه‌ی جنایت‌کاران، در ابعاد مختلف دولتی، مذهبی، سیاسی و نظامی، منجر به ترور، اختطاف قتل و شکنجه‌ی صدها دانشمند عرصه‌های مختلف گردیده، هنوز هم به جای حاکمیت قانون، حاکمیت تفنگ، تفنگ سالاران، کوردلان افراطی و محافل مافیایی، وجود دارد و عرصه‌ی برای تاریخ نگاری واقعی و علمی تنگ است.**

✓ صلاحیت محکمه بین‌المللی جزایی نسبت به جرایمی است که بعد از تاریخ الزامی شدن اساسنامه آن، یعنی اول جولای ۲۰۰۲ رخ داده باشد. این محکمه نسبت به جرایم رخ داده قبل از این تاریخ، صلاحیت رسیدگی ندارد.

*** آیا افغانستان، چه در گذشته و چه در شرایط فعلی، جنایات ذکر شده را در قوانین داخلی خویش شناسایی کرده است؟**

✓ متأسفانه یکی از کمبودها همین است؛ کشورهای پیشرفته در قوانین داخلی خویش جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی را تعریف و پیش‌بینی کرده‌اند. در این کشورها هرگاه چنین جرایمی رخ دهد یا مرتکبان این گونه جرایم از کشورهای دیگر به آنجا مسافرت کنند، مطابق قوانین خویش مجرمان را محاکمه و مجازات می‌کنند، این در حالی است که افغانستان در قوانین خود جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی را جرم‌نگاری، تعریف و اقسام آن را بیان نکرده است. بنابراین، هرگاه شخصی متهم به ارتکاب این جنایات شود، دولت باید بر طبق کدام قانون وی را محاکمه و مجازات کند؟

*** اگر بتوانیم مقایسه‌ای داشته باشیم؛ جایگاه جرایم ضد بشری در قوانین افغانستان و اسناد بین‌المللی حقوق بشر چگونه است؟ قوانین جاری در کشور تا چه اندازه الزامات کنوانسیون‌ها و پیمان‌های امضا شده که افغانستان را متعهد به یک‌سان سازی قوانین خود با آن‌ها می‌کند؟**

✓ دولت افغانستان به دلیل عضویت در دادگاه بین‌المللی جزایی مکلف است که قوانین خویش را در مطابقت با اساسنامه آن عیار سازد، هرگاه در مواردی ماده قانونی مغایر با آن وجود داشته باشد باید آن را اصلاح نماید.

برطبق اصول حقوق بین‌الملل، امروزه دولت‌ها نمی‌توانند مغایر با تعهدات بین‌المللی خویش عمل نمایند، دولت‌هایی از این دست، از سوی جامعه بین‌المللی دولت ریاکار و متناقض در گفتار و عمل، شناخته می‌شوند.

*** در قانون اساسی اشاره شده است؛ کسانی که محکوم به جرایم ضد بشری باشند حق انتخاب شدن در ریاست جمهوری، وزارت‌خانه‌ها، پارلمان و دادگاه عالی را ندارند، آیا این ماده مانع انتصاب و انتخاب چنین افرادی شده است؟**

✓ این ماده از جمله مواد مثبت و قوی قانون اساسی به شمار می‌رود. نفس وجود این گونه مواد در قانون اساسی سازنده و مطلوب است زیرا وجود آن جنبه بازدارنده دارد و می‌تواند از به قدرت رسیدن مرتکبان جنایات علیه بشر و جنایات جنگی، درپست‌های کلیدی کشور جلوگیری نماید.

پیام دیگر این مواد آن است که ملت افغانستان در قانون اساسی خویش به این گونه جنایت‌کاران جواب «نه» داده و آن‌ها را نمی‌پذیرد.

*** در قانون اساسی به جای «منهم»، «محکوم» آمده، آیا در افغانستان راهبردی وجود دارد که بر اساس آن محکومیت افراد تثبیت شود؟ راه کار چیست؟**

✓ راه‌کار همان است که در پاسخ به سوالات قبلی به عرض رساندم؛ ما باید هرچه زودتر قانون ممنوعیت جنایت علیه بشر و جنایت جنگی را تهیه کنیم تا قانون، هم این جنایات را تعریف کند و هم نحوه تحقیق، تعقیب و محاکمه مرتکبان این جنایات را مشخص سازد.

*** با توجه به این که هنگامی که افغانستان اساسنامه روم را امضا کرده، موافقت‌نامه‌های دو طرفه را با ایالات متحده نیز به امضا رسانده است که بر اساس آن هیچ سرباز آمریکایی در افغانستان محاکمه نخواهد شد و به هیچ دادگاهی نیز معرفی نمی‌شود، آیا این دو با یکدیگر در تضاد نیستند، با مرتکبین جرایم ضد بشری آمریکایی چه برخوردی می‌تواند صورت گیرد؟**

✓ این گونه توافقنامه‌ها از نظر طرفداران حقوق بشر مردود است و دولت افغانستان باید توضیح دهد که بنا به چه دلایلی این موافقت‌نامه را امضا کرده است. فرقی نمی‌کند مجرم کیست و در واقع هرکسی مرتکب این جرایم شود باید محاکمه شود.

*** به چه دلیل با وجود بشر دوستانه بودن کنوانسیون‌های بین‌المللی و ملحق بودن افغانستان به برخی از این کنوانسیونها، نتوانست جنبه تطبیقی پیدا کند؟ کارآیی این کنوانسیونها چیست؟**

✓ دولت افغانستان همواره کوشیده است که به معاهدات بین‌المللی ملحق شود و زمینه تطبیق آن‌ها را در کشور فراهم آورد. به عنوان نمونه وزارت خارجه در سال‌های اخیر گزارش‌های این کشور در قبال معاهدات بین‌المللی حقوق بشر را تهیه و منتشر کرده است. تا کنون گزارش این وزارت‌خانه در قبال کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به نشر سپرده شده است و در حال حاضر تا جایی که خبر دارم وزارت خارجه مشغول تهیه و تدارک گزارشی مربوط به اجرای کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان در افغانستان نیز می‌باشد.

*** ما شاهد محاکمه چند جنایت‌کار مانند زرداد و نمونه‌های معدود دیگر در خارج کشور بودیم، چرا این روند ادامه پیدا نکرد و تأثیر زیادی در محاکمه افراد دیگر (در داخل و خارج کشور) نداشت؟**

✓ محاکمه جنایت‌کاران نام برده فوق، بر طبق قوانین داخلی کشورهای اروپایی بوده است، ما در سال‌های اخیر در دو کشور اروپایی انگلستان و هلند شاهد محاکمه جنایت‌کاران جنگی افغان بودیم، علت این که آن‌ها نتوانستند این محاکمات را انجام دهند این بود که در قوانین داخلی خویش جنایات بین‌المللی را جرم‌نگاری کرده‌اند و براساس آن می‌توانند متهمان این

ادامه از صفحه (۳)

به بحران کتاب چگونه پاسخ دهیم؟...

خاقانی و امثال این‌ها نفس کشیده‌اند. وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم، از یک برنامه‌ی بلند مدت صحبت می‌کنیم که آینده‌ی این سرزمین را می‌تواند تضمین کند. ما شاهد سرمایه‌گذاری دولت در زمینه‌های مختلف هستیم. مثل آگهی‌های جذب جوانان به ارتش و پولیس اما دولت حداقل می‌توانست یک درصد این آگهی‌ها را صرف تشویق جوان‌ها به کتاب خواندن کند. کتاب خواندن که حتا از میان دانشجویان رخت بر بسته است. به همین خاطر ما این جلسه را برگزار کردیم.

نخستین سخنران این محفل خانم نسبی دوپری بود. ایشان نگاهی گذرا به گذشته فرهنگی- ادبی کشور داشتند. در گذشته‌ی سرزمینی به نام افغانستان گرایش بسیار دل‌پسندانه به زبان و ادبیات وجود داشته است. مردم این سرزمین به نویسندگان بزرگی مثل خواجه عبدالله انصاری، فردوسی، عایشه درانی و تعداد زیاد دیگر احترام ویژه داشته‌اند. در آغاز قرن بیستم محمود طرزی نویسنده‌ای که از قدرت زبان و ادبیات در زمینه‌های سیاسی کار گرفت. پس از محمود طرزی نسل جدیدی روی کار آمد مثل



همین آقایی که این‌جا هستند. این نسل توانست تغییری در ساختار و ادبیات حاکم وقت بیاورند. نویسندگان جوان پس از محمود طرزی شرایط بسیار دشوار و طاقت‌فرسای را سپری کردند. زد و بند‌های سیاسی که خسارات زیادی را در همه زمینه‌ها وارد کرد، عرصه‌ی ادبیات را نیز بی‌تاثیر نگذاشت. اما این نویسندگان افت ادبی را که به وجود آمده بود با کارکردهای ادبیاتی خود جبران کردند. جنگ خوشبختانه نتوانست ادبیات و نویسندگان را نابود کند. نویسندگانی که مهاجر شدند به پشاور و جاهای دیگر به برگزاری محافل شعر خوانی، جلسات نقد و نظرو غیره کارهای ادبی پرداختند و این باعث شد که افت ادبی پدیدار نگردد. اما در سال‌های ۱۹۹۲ که زمینه بازگشت نویسندگان به کشور شان مساعد شد، فضا برای نویسندگان نا مساعد بود. در ده سال اخیر رویدادهای چشم‌گیری رخ داده و حرکت‌های معاصر و نوینی به چشم می‌خورد. حالا برای افغانستانی‌ها هر فرصتی که میسر می‌شود استفاده‌ی درست می‌کنند. به گونه‌ی مثال دست آوردهای بزرگی را طی چند سال اخیر می‌شود بررسی کرد. چاپ شدن کتاب‌ها در مزار، هرات و قندهار؛ قندهاری که باور ناکردنی است که روزی شاهد چاپ کتاب باشد. حالا ما شاهد چاپ کتابهای هستیم که هم دیزاین خوب می‌شوند، هم صحافت خوب دارند. کتاب‌فروشی‌ها امروز در داخل افغانستان وجود دارد. در گذشته کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها مخاطب نداشتند اما امروز کتاب‌فروشی‌ها در سرتاسر افغانستان مخاطبهای خود را دارند. این بانو در آخرین سخن خود گفت: عمده‌ترین چالش در افغانستان خوانندگان آفرینش‌های ادبی است. افغانستان به بازسازی زیر بناهای این بستر نیاز دارد. و باید به آفرینش‌های ادبی توجه خاص صورت گیرد.

استاد رهنورد زریاب گلایه‌مندانه سخنان خود را با شعری از حافظ آغاز کرد:

معرفت نیست در این قوم خدایا مددی

تا برم گوهر خود را به خریدار دیگر

او گفت: حافظ از نبود معرفت در مردمان زمان خودش می‌نالده که ارج و بهای گوهر او را نمی‌شناسند. با این همه می‌دانیم که حافظ از جمله معدود کسانی بود که در زمان زندگی خودش پر آوازه شد و غزل‌هایش مرز شیراز را در نوردید و تا دور دست‌های حوزه فرهنگی ما رسید. تا آن‌جا که خودش می‌گوید:

حافظ حدیث دل فریب خوشتر رسید

تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

اما مخاطب‌های حافظ چه کسانی بودند؟ اگر چه این پرسش بسیار عمیق و نیازمند

پژوهش زیادی است اما در یک دیدگاه کل خریداران گوهر حافظ در مرتبه نخست دربارها و حاشیه‌ی دربارها بوده‌اند، خانقاه‌ها، قوال‌ها، مغنی‌ها و اهل مدرسه بوده‌اند. ظهور و حضور خانقاه‌ها در حوزه فرهنگی ما مدهیه‌ای بود که در پیدایی، بالندگی و گسترش فرهنگ ادبی نقش بسیار چشم‌گیری داشت. در واقع خانقاه‌ها مروج و معرف فرهنگ ادبی در میان لایه‌های پایینی جامعه بوده‌اند. جای شگفتی نیست که اگر می‌بینیم در سده پنجم تقریباً همه شاعران ما عارف بودند و بسیاری از عارفان ما شعر سرودند. سوگمندانه در می‌یابیم که بسیاری از پدیده‌های سترگ ادبی- فرهنگی ما که رنگ و بوی عرفانی نداشتند، از نظرها می‌افتند. تاریخ ابولفضل بیهقی نمونه‌ای از آن است. این آفریده بزرگ در درازای چندین سده آن چنان که شایسته آن بود خوانندگان چندانی نداشت و سالیان بسیاری فراموش شد. از همین رو بخش‌های بزرگی از این اثر از بین رفته است. در سال ۱۸۶۲م، مورلی خاورشناس بریتانیایی این کتاب را چاپ کرد و آن‌گاه بود که دانشمندان حوزه‌ی فرهنگی ما به آن پی بردند. ۲۷ سال پس از کار مورلی برای نخستین بار با ویرایش و حواشی ادیب پیشاوری در تهران به چاپ رسید. شاهنامه‌ی ادیب طوس و رباعیات خیام نیشاپوری نیز چنین سرنوشتی داشته‌اند. زیرا شاهنامه گویا شرح وصف گیرکان بود و رباعیات خیام نیز گویا رنگ و بوی دین ستیزانه داشت. زریاب به پاسخ این پرسش پرداخت که امروز که دربار، خانقاه، مدرسه و آوازهای قوالان و خنیاگران دیگر وجود ندارد مخاطب‌های ادبیات چه کسانی هستند؟ چه نهادهایی جانسین دربار و خانقاه و مدرسه شده‌اند؟ اگر نهادهای جدید را ما جایگزین نکنیم، گونه‌ی خلاء اخلاقی را به جای آورده است که این خلاء برای آینده‌ی ما دردناک خواهد بود. مخاطب‌های ادبیات امروز ما باید از میان درس‌خوانندگان و با سوادان جامعه بر خیزند. و نیز فضاهای دولتی، غیر دولتی، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، مکتب‌ها و ادب آفرین‌ها باید سازندگان و شکل‌دهندگان فضای فرهنگی- ادبی امروز ما باشند. اما این نهادها متأسفانه وظایف شان را در این زمینه انجام ندادند و نمی‌دهند. کارکردهای این نهادها معیوب و نا مطلوب است. این ادیب و پژوهشگر با نقد وضعیت موجود به خصوص نهادهای آموزشی گفت: در کشور ما فضای سازنده و زایایی پرغنا، هستی نیافته است. ما همین اکنون شاهد یک بحران در مخاطب‌های ادبیات در سرزمین خود هستیم. در چنین اوضاعی می‌شود این پرسش‌ها را مطرح ساخت: آیا وزارت اطلاعات و فرهنگ، وزارت آموزش و پرورش، و وزارت تحصیلات عالی در کار ساختن و غنمندی فضای فرهنگی- ادبی ما چنانکه لازم است اثر گذار بوده‌اند؟ آیا نهادهای آموزشی ما در پیدایی و گسترش شور و شوق فرهنگی- هنری کارهای درخور شایسته انجام داده و می‌دهند؟ آیا در میان آموزگاران و استادان ادبیات ما کسانی را سراغ داریم که سخن‌ها و آموزه‌ها شان مانند آموزه‌های بهاء ولد، پیر خرقان، خواجه عبد الله و احمد غزالی و روزبهان بغلی، و... ارزش‌های معنوی و نگرش‌های زیبا شناسی را برای دانشجویان و دانشگاهیان برانگیزند و بالنده سازند؟ آیا رسانه‌ها به دل بستگی ادبی برنامه‌هایی داشته‌اند؟ آیا دولت آموزشی ما در گستره فرهنگی برنامه‌ی راهبردی داشته است؟ آیا در باب آسیب شناسی فرهنگی- ادبی سخن گفته‌اند؟ آیا این مسوول‌ها متوجه وجود بحران دل‌آزار در میان مخاطب‌های فرهنگ و هنر در این سرزمین شده‌اند؟ آیا مسوولان گام‌های ارزنده‌ای به سوی گسترش فرهنگ و ادبیات بر داشته‌اند؟ آیا کوشیده‌اند که دل بستگان بالقوه ادبیات را به دل بستگان بالفعل مبدل سازند؟ به باور من پاسخ به همه این پرسش‌ها منفی است. به یک سخن دولت و دولت مردان ما که جانسین نهادهای کهن شده‌اند پدیده‌هایی چون فرهنگ، هنر و ادبیات را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسند. برای نمونه یک نگاه به برنامه نامزدان ریاست جمهوری به گونه روشن نشان می‌دهد که در این برنامه‌ها هیچ طرحی در باره‌ی فرهنگ و هنر دیده نمی‌شود. اگر هم اشاره‌ای به فرهنگ شده باشد منظور آموزش و پرورش بوده است که این مقوله در جهان امروز مقوله‌ای است جدا از فرهنگ و هنر. در بسیاری از کشورها وزارت آموزش و پرورش از وزارت فرهنگ جدا است. حتا شکل کاریکاتور گونه‌ی آن را در سرزمین خود مان نیز می‌بینیم. این اوضاع نا بسامان باعث شده که ما فضای فرهنگی و هنری فقیر، نازا و معیوب داشته باشیم و در نتیجه مخاطب‌های ادبیات کم شمار باشند. وجود چنین پدیده‌ای در کشور ما تصادفی نبوده بلکه تعمد دل‌آزار و خطرناک نقش داشته است. چون هنر و ادبیات اندیشه و فکر می‌زاید، اندیشه و فکر را به جولان در می‌آورند. اثرهای نویسندگانی چون بوکاچیو و سروانتس اروپا را تکان دادند و از خواب دراز سده‌های میانه بیدار ساختند. زایش و پیدایش و جولان آن برای دولت‌های فاسد، بی‌کاره و بی‌بنیاد و نیز برای دولت مردان بی‌مایه و مسوولیت‌ناپذیر خطرهای جدی و بزرگ به شمار می‌روند. از این رو چنین دولت‌هایی از پخش و گسترش فرهنگ ادبی در میان مردم سخت بیم دارند. ترجیح می‌دهند در مقابل فرهنگ ادبی بی‌پروا و بی‌اعتنا باشند. ما شاهد این بی‌پروایی هستیم. از سوی دیگر کشورهایی که در سرزمین ما حضور گسترده سیاسی و نظامی دارند، از پیدایی فکر و

آن‌ها را می‌فروشد. پس از دیر باز ما با این مشکل (بحران مخاطب) مواجه بوده‌ایم. چالش بزرگ دیگر چالش نشر است. به باور او بین نویسندگان و مخاطب واسطه‌ای وجود دارد که آن واسطه ناشر است. آیا در افغانستان به همان معنای ناقص هم که باشد ناشر داریم؟ نویسنده و مخاطب هستند، اما ناشر سازمان است، سازمانی که این دو را به هم وصل می‌کند. او گفت: اگر ما قیمت کتاب را در ایران و افغانستان مقایسه کنیم یک کتاب را در افغانستان نشر کنیم به قیمت ۲۰۰ افغانی همان کتاب در ایران در حدود ۴۰۰ افغانی بیشتر می‌شود. چاپ کتاب به لحاظ قیمت در افغانستان پایین‌تر است، تیراژ در این دو کشور فارسی زبان با هم مساوی است. اما صنعت نشر ایران با افغانستان هیچ قابل مقایسه نیست. تفاوت این‌جا است که در افغانستان توزیع کننده نداریم، نویسنده خود کتابش را هدیه می‌دهد. در افغانستان نه بر خورد نویسنده با مخاطب درست است و نه بر خورد مخاطب با نویسنده. مشکل دیگر سطح سواد عمومی است با وجود کمی دست آورد طی چند سال اخیر. یکی از نویسندگان را که از قبل با آثارش آشنا بودم و خوب هم می‌نوشت، یکی از آثارش را برایم فرستاد. بعد از خواندن دیدم که خیلی سطحی است. وقتی برایش گفتم که چرا این قدر سطحی است گفت: «در افغانستان همین قدر می‌دانند!!» آیا نویسنده باید سطح خود را با سطح مخاطب یکی بسازد؟ این استاد دانشگاه گفت: سازمان‌ها نیز بر خورد درستی با کتاب ندارند، اکثر این سازمان‌ها کتاب‌ها را انبار می‌کنند و پخش نمی‌کنند. همین امروز که ما و شما ۷ کتاب را هدیه گرفتیم آیا واقعاً درست است؟ آیا بحران را حل می‌کند یا به بحران دامن می‌زند؟ ای کاش قیمت می‌داشت و من از روی قیمت انتخاب می‌کردم و می‌خریدم. پس باید این بحران را حل کرد. محمدی در بخش دیگر با انتقاد از مردم گفت آیا مردم به همان اندازه‌ای که به غذای جسمی شان رسیدگی می‌کنند به غذای روحی شان هم می‌رسند؟ مردم متأسفانه هنوز از نیازهای حیاتی خود فراتر نرفته‌اند. مسأله‌ی دیگر مسأله‌ی توزیع است. رسانه‌های ما خالی از کتاب است. اگر رسانه‌ها برنامه ادبی هم دارند به دلیل خالی بودن فضا بوده است. آن‌جا جی اوها تبلیغ درست به خاطر کتاب انجام نمی‌دهند. من هم با سخن آقای نورانی موافق هستم که حتماً من هم نمی‌توانم خود را به عنوان نویسنده معرفی کنم چون در افغانستان از این شغل نان نخورده‌ام. او در آخر گفت: هنوز در افغانستان ما چیزی به نام روزنامه نگار ادبی نداریم.

در بخش دوم برنامه (پرسش و پاسخ) آقای امینی از استاد زریاب پرسید: در زمان وزارت آقای خرم مدت زیادی این دل مشغولی نویسندگان بود، استاد گفت: متأسفانه مسأله به آقای خرم زیاد رابطه ندارد بل خواستگاه آن وضعیت داخل کشور بوده است. مردم هر زمان هر فرصتی که پیدا کردند، اقوام کشور به خاطر خواستن حقوق شان صدایشان را بلند کردند. در حال حاضر وضعیتی به وجود آمده که مردم کشور آواز خود را برای حقوق خود بلند کنند. این وضعیت تنها به آقای خرم ربط ندارد بلکه ما خرم‌های زیادی دور و برمان داریم که مثل خرم می‌اندیشند و کار می‌کنند.

همین طور خانم دوبری در پاسخ گرداننده در زمینه کمک‌های خارجی به خصوص امریکا که کمتر به فرهنگ توجه شده، گفت: کاملاً درست است ما پیش از این که به زیر بناهای اقتصادی توجه می‌کردیم باید بیشتر به توسعه فرهنگی فکر می‌کردیم. من یکی از کسانی بودم که همیشه به دید انتقادی به این مسأله نگاه می‌کردم. آرزو می‌کنم که منابع کمک کننده به این مسأله هم توجه کنند. کارهایی که شده خورده کار بوده است.

یکی از اشتراک کنندگان از آقای نورانی پرسید: وقتی شما به شهر می‌روید اگر مقایسه‌ای بین یک مرکز فروش فیلم‌های مبتدل با یک کتاب فروشی می‌کنید می‌بینید که بیشترین توجه جوان‌ها به فیلم‌ها است تا به کتاب‌ها. وزارت فرهنگ در این زمینه چه کار کرده است؟ آقای نورانی در پاسخ گفت: این وزارت در سابق پنج بخش بود که در راس هر کدام آن یک وزیر بود. اما این قابل تیره نیست که وزارت فرهنگ کم کاری‌های زیادی در عرصه‌های مختلف دارد و کنترل کم صورت می‌گیرد. فلم‌هایی در بازار وجود دارد که از مواد مخدر بدتر است. همین گونه ما در گذشته سمینارهای علمی داشتیم که وزارت این برنامه را دو باره آغاز کرده است تا حد اقل بهانه‌ای شود برای چاپ برخی کتاب‌ها.

قابل یاد آوری است این سومین برنامه از میان ۶۶ برنامه بنیاد آرمان شهر است که به مسایل کتاب و کتاب خوانی می‌پردازد. گفتگوی هجدهم بنیاد آرمان شهر زیر عنوان «کتاب، کتابت، کتابخوانی» و گفتگوی ۲۶ زیر عنوان «آزادی بیان و مسئولیت مدنی؛ مرز میان این دو چیست؟» بودند که به شکل کتابچه به نشر رسیده اند.

اندیشه در میان مردمان ما در هراس هستند. از این رو این کشورها در ده سال گذشته هیچ پولی در زمینه‌های پیدایی و پیشرفت فرهنگ و ادبیات سرمایه گذاری نکرده‌اند. بر عکس همواره در تلاش بودند تا با برنامه‌های فریبنده و سرگرم کننده مردم ما را مشغول نگه دارند. و با شعبده‌های رنگارنگ جوان‌ها را تخدیر کنند. این کار را در کشورهای خود شان و در سرزمین‌های دیگر نیز انجام داده اند. سینمای هالیوود و بالیوود نمونه‌های چشم گیری از این دست هستند. این دولت‌ها فریاد می‌کشند که افغانستان به یک کانون بازرگانی در منطقه مبدل شود و هیچ کس هیچ گاه نمی‌گوید که این سرزمین با این میراث عظیم و درخشان گذشته‌ی فرهنگی باید به یک کانون فرهنگی در منطقه مبدل شود. زریاب در بخش دیگر سخنانش گفت: ما ادبیات‌دان‌هایی داریم که کار ادبی می‌کنند و می‌آفرینند. این‌ها در نبود پیدایش جایزه کارهای خود شان را تا جایی که می‌توانند انجام می‌دهند. بسیاری از این ادبیات آفرینان آفریده‌های خود شان را به چاپ می‌رسانند. زیرا نبود ناشر به معنای دقیق خود فاجعه دیگری است که فضای ما را دل آزار تر ساخته است.

به عقیده من کار این ادبیات آفرینان گونه‌ای از ایتار و از خود گذری است و باید به این ادبیات آفرین‌ها زهی آفرین گفت و در برابر شان سر تعظیم فرود آورد. این نویسنده در باره‌ی کتاب و کتاب خوانی گفت باید با بحران روبه‌رو باشد. در چنین فضایی که دانش چند هزار ساله‌ی آدمیان به فراموشی سپرده شده است و جای حکمت و دانش و ادب را مهارت در کار برد کمپیوتر و فراگرفتن بسیار سطحی زبان انگلیسی گرفته چه انتظار دیگری می‌توان داشت. در این فضا پدیده‌های جادویی سیاه هالیوود و بالیوود اذهان مردم به ویژه جوانان را تخدیر کرده‌اند، دیگر کسی به سراغ داشته‌های نویسندگانی چون داستایوفسکی، جیمز جویس، هدایت و ... نمی‌رود. در فضای حاکم اصلاً نیازی به هنر و دانش ادبی احساس نمی‌شود. نیازها بازاری و بازرگانی هستند که در معابد سرمایه‌های بزرگ به کار می‌آیند. ایشان در آخر گفتند هر ادب آفرین خوب ما حق دارد که آوازش را بلند کند و بیت حافظ را که در آغاز خواندم فریاد بزند. و مقصودش همین دولت، دولت مردان و نهادهای فرهنگی کشور باشد.

باوجود این که صحبت استاد ره‌نورد بسیار عمیق و بنیادی بود، اما او بیشتر به طرفداری از نویسندگان پرداخت. او به این که نویسندگان آثار بسیاری در افغانستان به چاپ می‌رسانند اما در مقایسه با حجم کتاب‌های که از بیرون وارد می‌شود کم تر قابل مقایسه است، پرداخت.

سومین سخنران آقای جلال نورانی گفت: در کشور ما هنوز حرفه‌ای به نام نویسندگی وجود ندارد. چون این‌ها هیچ وقت از این حرفه در آمد پیدا نکردند. این نویسندگان مخاطب نداشته‌اند. اما در بسیاری از کشورها نویسندگان از فروش کتاب شان زندگی شان را تکاپو می‌کنند. مخاطب‌های ما نیز مظلوم هستند زیرا آنچه که تشنه‌ی آن هستند و ضرورت دارند نویسندگی وجود ندارد که در اختیار آن‌ها بگذارد. این یکی از چالش‌های بزرگ کشور است. برای مثال ما در زمینه‌ی نقد، نقد ادبی و نقد شعر نویسنده نداریم. مردم به نمایش فیلم‌های سینمایی، نمایشگاه‌های عکس و ... می‌روند اما منتقدانی وجود ندارند که قوت و ضعف این آثار را معرفی کنند. در بخش سینما بیشتر کارگردان‌ها فلم نامه‌ها را خودشان می‌نویسند. وقتی از ایشان پرسان می‌شود می‌گویند: کجا است فیلمنامه نویس؟

او در پاسخ به پرسش گرداننده جلسه که از یک طرف نیاز است که در برخی زمینه‌های کارهای نشراتی دولت مداخله کند اما از جانب دیگر نگرانی به وجود می‌آید که دستگاه سانسور فعال نشود، این مسأله چه قدر واقعی می‌تواند باشد؛ گفت: در رژیم‌های گذشته دستگاه سانسور فعال بود. اما امروز وزارت اطلاعات و فرهنگ این را حذف کرده است. به دلیل این که متهم به سانسورگری نشود. در کل هم نویسندگان ما رنج بی‌مخاطبی را می‌برند و هم مردم که در عرصه‌های زیادی نویسنده ندارند.

بخش زیادی از سخنان آقای نورانی در باره‌ی نوشته‌ها و کارکردهای شخصی شان بود. و در رابطه به کارکردهای وزارت اطلاعات و فرهنگ از جمله راهبردهای این وزارت برای تشویق اهل فرهنگ و ادب به موردی اشاره نکرد.

آخرین سخنران آقای محمد حسین محمدی با نقدی به عنوان برنامه گفتگو پرسید: آیا نمی‌توان گفت بحران مخاطب، آیا نمی‌توان گفت بحران نویسنده، آیا نمی‌توان گفت بحران نشر آیا نمی‌توان گفت بحران! بحران! بحران؟

محمدی بیشتر چشم دیده‌ها و خاطرات خود را بیان کرد. او اشاره کرد: کتاب‌های که در دهه پنجاه چاپ شده امروز فروخته می‌شود، آیا این کتاب مخاطب نداشته؟ چه طور یک فروشنده‌ی کتاب به یک مخزن کتاب دست رسی داشته و هر روز یکی یکی

در رژیم‌های گذشته دستگاه سانسور فعال بود. اما امروز وزارت اطلاعات و فرهنگ این را حذف کرده است. به دلیل این که متهم به سانسورگری نشود. در کل هم نویسندگان ما رنج بی‌مخاطبی را می‌برند و هم مردم که در عرصه‌های زیادی نویسنده ندارند.

ادامه از صفحه (۳)

ساز این کهسار غیر از ناله...

و قدرتمداران اشاره کرد که در جایگاهش می توان مثال های زیادی را در این مورد آورد.

پس از اشاره به این نکته آقای کبیری نگاهی کلی به وضعیت موسیقی امروز افغانستان داشت که تکه ای از حرف هایش به این شرح بود:

«با آن که هنر در جوامع این جایی بار مسوولیت سنگینی را به دوش می کشد؛ اما مسیری را که امروز موسیقی ما طی می کند؛ شایسته اش نیست.»

وی اشاره ای به دلیل این ادعایش نیز داشت:

«هدفمندی، جوهریت معنوی و جلوه های ریالستیک هنری در بیشترین پارچه های هنری که تازه تولید می شود؛ نامحسوس است و نمی توان از لابلای یک پارچه آهنگ تشخیص داد که هنرمند با آهنگی که همراه گروهی از رامشگران آن سوی جغرافیای خودی شکل داده و اجرا می کند؛ می خواهد برای شنونده چه پیامی را برساند؟»

همه این حرف های در مقدمه صحبت های آقای کبیر گذشت. او در آغاز بحث اصلی اش وحید قاسمی را پژوهشگر، آهنگ ساز و هنرمند خوش بیان سرزمین مان خواند که از معدود هنرمندانی است که در مسیر هنر آگاهانه و هدفمند قلم و قدم می زند.»

وی وقتی که خواست به اهمیت تعهد و هدفمندی در هنر اشاره کند جملاتی به این

«تلاش های وحید قاسمی مبتنی بر بازسازی سرودها و آهنگ های فولکلوریک و محلی طی چند سال اخیر قابل تقدیر است چه این تلاش ها برای پایایی و ماندگاری سرودهای فولکلوریک روستایی مان نقش به سزایی داشته و دستاوردیست بس بزرگ.»

وی در مورد محتوای شعرهای مورد استفاده در آهنگ های آقای قاسمی و جلوه های کلامی این آثار گفت:

«در بعضی از پاره های هنری شعر حضور خودی اش را نیافته است؛ به این معنی که ممکن است شعر از جانب شخص قاسمی انتخاب نشده باشد و بیشتر گرایش های کلامی، دگر اندیشی و دگر سلیقه ای را می نمایاند.»

او در پایان حرف هایش اشاره ای به کارهای تحقیقاتی آقای قاسمی نیز کرد:

«در زمینه کارهای تحقیقی وحید قاسمی، هر چند می توان مطمئن بود که دستاوردها و کارنامه پربراری خواهد داشت چون تا به حال چاپ نشده یا اگر شده من ندیده ام نمی توان قضاوت کرد.»

نقیب آروین سخنران دوم این برنامه با این درآمد رشته کلام را به دست گرفت:

«موسیقی معاصر و پاسخ به چرایی آن تنها مسأله امروز نیست؛ زندگی امروز با تمامی جزئیات آن مد نظر است؛ امروز زندگی، وضعیت و هویت انسان را پیوسته بر زمینه لوزان تغییر و دگر شوندگی قرار داده است؛ انسان امروز و زندگی امروز در معرض تحول، تطور و تغییر پیوسته است. این دگرشوی خوی زندگی امروزین است. سرعت



شرح را بر زبان راند:

«در جامعه سنتی ما، تعهد و هدفمندی عمده ترین جوهریت هنر برین موسیقی را می تواند شکل دهد، یکی از شوریده سران منطقی گفته بود: یک پارچه هنری زمانی می تواند جاودانه شود و پایا بماند که رگه هایی از جوهریت آزادی بخشی و بیدارگری در آن موجود باشد.»

وی در این ارتباط اشاره ای مستقیم به پرونده کاری وحید قاسمی با ذکر مثالی داشت:

«قاسمی توانسته در هنر موسیقی اش ادبیات درگیر یا مشخصا شعر نبرد را بیامیزد و آن چنان کارا و موثر که دل هر شنونده ای را برای آزادی و عیاری می شوراند. برای نمونه می توانیم به شعر زنده یاد فانی با صدای گرم وحید قاسمی رجوع کنیم:

حسرتا لانه عقابان سوخت

جنگل آتش گرفت و مرغان سوخت

رستم داستان کجا رفتی

تا ببینی که کابلستان سوخت

گریه کن عندلیب آواره

باغ نارنج و تاک پروان سوخت

این شعر زمانی به گستره هنری ذهن توانمند استاد ره یافته و تصنیف شده که گروهی تاریکی یا به قولی - چرکین جامگان قامت پلشتی که سر را بی دستار نمی خواستند و عشق را جز بر دار - تلاش داشتند تا همه امواج ارغنداب و هریرود را به گورستان خاموشی بسپارند و باغ نارنج و تاکستان های شمال کشور را در آتش بسوزانند؛ تا دیگر در این دیار: بانگی برای عاطفه، شعری برای عشق - باقی نماند.»

نکته دیگری که در صحبت های آقای کبیری به آن اشاره شد توجه آقای قاسمی به فولکلور و تلاش او در راستای پایایی و ماندگاری این آثار بود:

تغییر نه تنها در جوامع مدرن که حتا در همین کوچه پس کوچه های زندگی افغانی، آدمی را از گوشه های آرامش برکشیده و به بازار هزار رنگ جهان آورده است.»

وی ادامه این حرف هایش را به چند سوال اساسی کشاند سوال هایی که شاید در ذهن یکایک کسانی که در کشور ما و کشورهایی مانند ما نگاهی دیگر نسبت به پیرامون شان در هر زمینه ای دارند شکل بگیرد و البته جواب های متفاوتی برای آن ها داشته باشند که ناشی از نوع نگاه شان به هستی و هستنده های پیرامون شان است:

«آیا ما قدرت شناخت و تعریف هویت اصیل را از یک سو و گزینش آگاهانه داده های بیرونی را از سوی دیگر داریم؟ آیا اصالت ها در معرض ویرانی قرار ندارند؟ آیا برنامه ای برای حفظ اصالت ها داریم؟ آیا ممکن است به عنوان یک جزیره از تب تند تحولات جهان که همه روزه بر در و دروازه زندگی ما می رسد، دور باشیم و از آن مهم تر منطقی است که از این همزمانی و همجهانی بودن دور باشیم؟»

وی در ادامه، این پرسش ها و پرسش هایی در این شمار را نکاتی خواند که کار را برای اهل موسیقی و آفرینش گران موسیقی صعب تر ساخته است»

او گفت: «آهنگ ساز ما باید در پی حفظ رگ و ریشه موسیقی بوم خود باشد، یا صداهای تازه و هر دم در حال تحول جهان را بشنود و به سرعت تغییر ببیند؟»

نقیب آروین برای ورود به پیکره اصلی بحثش یعنی صحبت درباره پرونده کاری وحید قاسمی اشاره به تحولات آغاز دهه شصت داشت:

«آغاز دهه شصت با شروع تحولات گسترده در همه سطوح زندگی افغانی برابر بود. هر چند از بسیاری جهات این سال ها سال های مصیبت برای ما حساب شده اما از جهاتی نیز به ویژه در بررسی وضعیت فرهنگی، ما با تحولات غیر قابل انکاری در این دوره روبرو بودیم.»

او وحید قاسمی را از چهره های ممتاز سه دهه اخیر افغانستان در عرصه موسیقی خواند و یادآور این نکته نیز گردید که وحید قاسمی نماینده نسل و فصلی تازه ←

کسانی مانند: استاد برشنا، استاد فرخ افندی، استاد زلاند، استاد خیال، استاد هاشم، ظاهر هویدا، زنده یاد احمد ظاهر، استاد اولمیر، استاد مددی، دکتر ناشناس، وکیل روف، استاد آرمان، مسرور جمال، استاد نی نواز، شاه ولی ولی، عمر شکیب، شادکام، امیرجان صبوری و فرها دریا یاد کرد و تکه هایی از ساخته های این چهره ها را به عنوان نمونه همراه هارمونی اجرا کرد.

آقای قاسمی در پایان صحبت هایش با تقاضای شرکت کنندگان آهنگی از خود را نیز خواند.

همچنان در لابلای این برنامه تیزر هشت دقیقه ای که از کارنامه وحید قاسمی تهیه شده بود پخش گردید و هم چنان دو آهنگ از هنرمندان محلی بدخشان که در کسرتی که با کوشش آقای قاسمی در باغ بابر در کابل برگزار شده بود پخش شد.

در این برنامه که از سوی بنیاد آرمان شهر و با همکاری ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت هرات برگزار شده بود حدود دو صد و پنجاه تن از فرهنگیان، اهل موسیقی، قلم به دستان و علاقه مندان شرکت کرده بودند و کتاب های تازه انتشارات آرمان شهر نیز توزیع گردید و در پایان تصویر قاب شده ای از استاد سرآهنگ از سوی بنیاد آرمان شهر با دستان وحید قاسمی به امریت موسیقی هرات به عنوان یادبود اهدا شد و تقدیرنامه ای از سوی امریت موسیقی ولایت هرات به آقای قاسمی داده شد.



بود. آروین در ادامه حرف

هایش آگاهی و ورود آقای قاسمی به ادبیات و زمینه های تازه هنر و فرهنگ معاصر را یکی از عواملی دانست که راه های تازه تری را پیش روی او گذاشت.

او گفت: «وحید قاسمی به عنوان آهنگ ساز جوان هم از ریشه های موسیقی بوم خود آگاهی داشت و هم از ابزارها و زمینه های روز برای ایجاد تحول در کار موسیقی بهره گرفت.»

سخنران بعدی این برنامه آقای ولی شاه بهره رییس اطلاعات و فرهنگ هرات بود که مبنای سخنرانی اش باید بر روی بررسی وضعیت موسیقی معاصر می چرخید ولی وی به دلیل کار فوری ای که پیش آمده بود سخنانی کوتاه در مورد اهمیت موسیقی و نگاهی گذرا به پرونده کاری آقای قاسمی داشت و با ابراز پوزش عنان سخن را به دست آقای قاسمی سپرد.

آقای قاسمی با این بیت از حضرت مولانا «هفت شهر عشق را عطار گشت/ ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم» در جواب این پرسش گرداننده که با توجه به این که

موسیقی امروز ما خواه ناخواه پشت سر خود موسیقی کلاسیک سبک هندی را دارد و موسیقی سبک هندی نیز پشت سر خود موسیقی سبک خراسانی را داراست وضعیت موسیقی خراسانی با توجه به این که در ریشه های این فرهنگ نفس کشیده امروز در این کشور چگونه است و این موسیقی امروز در کجای فرهنگ ما قرار دارد و اهمیت پرداختن به آن چیست؟ گفت:

«آثاری که در موسیقی خراسانی به ثبت رسیده، حاکی از آن است که در سرزمین ما موسیقی با عظمتی وجود داشته و هرات، مهد پرورش و رشد این موسیقی بوده است.

تنها آثار به جا مانده و تخصصی ای که در زمینه موسیقی خراسانی از آن دوران در دست است؛ دو اثر مهم به نام های بهجت الروح نوشته صفی الدین هروی مربوط به سده ششم و کتابی به نام رساله موسیقی اثر مولانا بنای هروی می باشد.

نکته قابل بحث این جاست که دو کتاب مذکور نه تنها شاهدهی برای وجود داشتن موسیقی در آن زمان است بلکه این دو کتاب دو مرجع علمی که تئوری موسیقی آن زمان و اساسات موسیقی این زمان را به نام های خراسانی و پارسی یاد می کند.»

آقای قاسمی هم چنان در مورد مقام های موسیقی ما در آن زمان گفت: «ما به مقام های موسیقی در آن زمان به دوازده بخش تقسیم شده بود: راست، حسینی، عراق، سپاهان، زنگوله، عشاق، نودان، حجاز، بوسلیک، رهاوی، زیر بزرگ و زیر خورد.

که هر کدام از این بخش ها زیرمجموعه های دیگری داشته اند.»

آقای قاسمی در مورد سؤالی مبنی بر چگونگی موسیقی کلاسیک سبک هندی در افغانستان نیز حرف هایی داشت وی با تشریح بخش های این موسیقی موسیقی سده اخیر یا همان موسیقی خرابات را با عنوان یک موسیقی علمی و صاحب متود یاد کرد و گفت:

«غزل خوانی در افغانستان ویژگی های مختص به خود را دارد بدین معنی که این سبک آمیزه ای از موسیقی چار سمت افغانستان و اساسات موسیقی هندی می باشد.»

آقای قاسمی هم چنان با مثال هایی که یکایک آن ها را اجرا کرد به شکل موسیقی پاپ در افغانستان و کسانی که در این راستا تلاش کرده بودند اشاره هایی داشت و از

ادامه از صفحه (۴)

از خشت تا خیال...

خشت در فرهنگ و در تاریخ ادبیات ما از واژه هایست که نسبت به بسیاری از کلمات دیگر کاربردی فراوان داشته است و بار مفاهیم زیادی را نیز بر دوش خویش حمل کرده است همان گونه که مصداق این واژه نیز در دنیای عینی ما بار سقف و دیگر خشت ها را در طول تاریخ بر شانه کشیده است گویا قرعه مشقت به نام او خورده است.

ولی «هر چه در آینه جوان بیند/ پیر در خشت خام آن بیند» چه معنایی دارد. معنایی که مخاطب را وارد دالان هزاری توی تجربه بشری می کند و به توصیف تجربه می پردازد. خشت در این بیت در مقابل آینه قرار گرفته است و در نقطه مقابل آینه نشسته است به عنوان نمادی از زمختی و درشتی اما همین خشت با همین استفاده زیبا می تواند در جایی دیگر نیز جا خوش کند و شانه به شانه خیال بنشیند. گاه متناقض بنماید و گاهی نیز بتواند در ذهن کودکی با دنیای رنگارنگی از تخیلات گوناگون جا خوش کند.

چنین شروعی برای این نوشته بدین سبب بود که دقت کارگردان در گزینش اسمی به این زیبایی برای فیلمش ستوده شود. خشتی که می توان نامش را به جای عبدالله استفاده کرد و عبداللهی که نامش را می توان به جای خشت استفاده کرد از بس که شانه اش به زمختی خشت، بار برده است. و دوستانش نیز همچون او بار می برند اما خیالی لطیف، ذهن شان را قفتک می دهد. می خواهند مهندس شوند؛ می خواهند دکتر شوند؛ می خواهند برای خود خانه بسازند نه این که برای خانه دیگران خشت بسازند. اما «روزگار غریبی است نازنین» کمتر خیالی تحقق می یابد چون زندگی روزمره هیچ کس ابزار گسترده خیال او را در اختیار ندارد. عده ای با دنیای زیبایی تخیلات شان در پیرامون بسی رحم تمام عمر زجر می کشند و روزی چند بار می میرند تا بالاخره می میرند.

این نوشته نقد به معنای دقیق کلمه نیست بلکه خوانشی و ستایشی ست از هنر و هنرمندی که درد را از پنج ماهه گی تا امروز درک کرده؛ پنج ماهه بوده که سر به سنگ سرد غربت گذاشته و تا هنوز هر چند در کشورش نفس می کشد داغ

دغدغه هم نوعانش و هم وطنانش بر دل و پیشانی می سوزد. او امروز خوب می داند غربت چیست؟ و خوب می داند درد کودکی را که با نفس نفس هایش به قول حضرت بیدل هر دم ز قصر عمر خشتی می کند به این امید که روزگار سیاهش حداقل به ششی خوش بیانجامد. او در جامعه ای نفس می کشد که فقر و مرگ هم زمان بر دروازه خانه همه ایستاده اند و بر دروازه خانه خودش نیز ایستاده اند. وقتی خسرو گلسخی می پرسد «من در کجای زمین ایستاده ام؟» پرسش خوبی است آیا جایی که عبدالله ایستاده است کجای زمین است؟ آیا او در آخر دنیا گاهی ایستاده، گاهی نشسته و گاهی افتاده نیست؟

خشت و خیال تلاش خوببست برای رفع نقیصه ای بزرگ در فرهنگ ما. ما امروز ناگزیر رنج می کشیم و بار می بریم؛ منفرج می شویم و کشته می شویم؛ فقیریم و گرسنگی می کشیم؛ با هم می جنگیم و جنگ با ما می جنگد هر چند خودمان هم مقصریم اما دیگران تقصیر بیشتری از ما دارند و خطرات تحمل و تداوم این همه درد بی مداوا با ما به گور خواهد رفت چون که تاریخ مان شفاهی است و کمتر کسی به خودش زحمت می دهد مسوولیت انتقال همه این خطرات تلخ و بدبختی ها را به دیگری که خواهند آمد به عهده بگیرد. و خشت و خیال نه در خیال که در واقعیت خشتی بر خشتی گذاشته تا همه این دردها به چشم و گوش دیگری که از ما و بعد از ما خواهند آمد برسد نه تنها برای این که آیندگان بدانند بر مادران و پدران شان چه گذشته که آیندگان عبرت بگیرند از آن چه امروز در این کشور به شکل وحشت ناکی ما را به سنگ و سخره می کوبد. خشت و خیال نسبت به تاریخی که آیندگان محتاج آن اند متعهد است.

خشت و خیال تنها حاکی حکایت عبدالله نیست به همان گونه ای که عبدالله نیز تنها قصه گوی قصه خودش نیست. عبدالله، ناخودآگاه من تعمیم یافته ایست بر تمام کودکانی که پیش از فیلم، کارگردان به یکی از آن ها اشاره دارد کبریا که در آغوشش پرورش می یابد و این مادر دلسوز می خواهد فرزندش درس بخواند و خوب بار بیاید آرزویی که مانند داغی بر دل مادران فراوانی در این سرزمین همواره مانده است.

در این سرزمین کوچکان فراوانی داریم که از سن شان بزرگ تر اند خیلی بزرگ تر بزرگ تر از رییس جمهورها و وزیرانی که با خشت تنها از پشت دیوارهای منقش و مرمرین آشنایند و عبدالله نیز یکی از همین بزرگان ظاهرا کوچک است که مصداق این شعر محمد کاظم کاظمی نیز هست:

دیدمت صبحدم در آخر صف، کوله سرنوشت در دست

کوله باری که بود از آن پدر، و پدر رفت و هشت، در دست

گرچه با آسمان در افتادی تا که طرحی دگر در اندازی

باز این فالگیر آبله رو، طلعت را نوشت در دست

بس که با سنگ و گچ عجین گشته، تکه چوبی در آستین گشته

بس که با خاک و گل به سر برده، می توان سبزه کشت، در دست

شب می افتد و می رسی از راه با غروری نگفتنی در چشم

یک سبد نان تازه در بغلت و کلید بهشت در دست

کاش می شد بینم روزی پشت میزی که از پدر نرسید

و کتابی که کس نگفته در آن قصه سنگ و خشت، در دست

بازی ات را کسی به هم نزنند، دفترت را کسی قلم نزنند

و تو با اختیار بکشی، خط یک سرنوشت، در دست

اما ای کاش این سرنوشت تغییر می کرد نه بعد از سی سال که بعد از صدها سال تغییر می کرد. اما هنوز عبدالله و دوستانش یک ماه بعد به خانه می روند ولی نه برای تفریح و رسیدگی به تمام آرزوهای کودکانه شان که برای قالی بافی اما آن غرور نگفتنی در چشم های شان موج می زند. به خانه می روند و دست مادرشان را می بوسند؛ به خانه می روند و خواهر و برادر کوچک شان را به کنار می طلبند و سنگ صبور اعضای خانواده می شوند در حالی که منطق معمول چیز دیگریست. این کودکان چه زود بزرگ می شوند.

برای عبدالله و دوستانش زمستانی که بسا خود برف دارد و اخوان به شدت از آن می نالد چه معنایی دارد:

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین

هوا بس ناجوانمردانه سرد است... ای

دمت گرم و سرت خوش باد

سلام را تو پاسخ گوی، در بگشای

منم من، میهمان هر شبت، لولی وش مغموم

منم من، سنگ تپیاخوردی رنجور

منم، دشنام پس آفرینش، نغمه ی ناجور

نه از روم، نه از زنگم، همان بیرنگ بیرنگم

بیا بگشای در، بگشای، دلنگم

حریف! میزبان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می لرزد

تگرگی نیست، مرگی نیست

صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است

بر خلاف اخوان برای عبدالله و دوستانش این صحبت سرما و دندان مایه خوشحالی است که حداقل روزی مجالی می یابند برای جست و خیز به طبع طبیعت شان. برف برای آن ها مجالی ست برای گریز از مشقتی طاقت فرسا که آن ها را همواره سردچار کوره و خشت و آتش کرده است. با تمام احترامی که به زنده یاد اخوان ثالث یکی از اسطوره های شعر معاصر فارسی دارم می خواهم بگویم اخوان تجربه عبدالله را ندارد که بداند زمستان گاهی خوب است گاهی که فراغت را برای کودکی هدیه می دهد که به جان آمده از این همه با آتش و خشت دست و پنجه نرم کردن.

هر چند فیلم خشت و خیال باید به پایان می رسید و رسید اما داستان عبدالله پایان نپذیرفته است و این نکته ایست که کارگردان با هوشمندی آن را در ذهن داشته وقتی تا آخرین صحنه های فیلم کوره خشت پزی همچنان می سوزد و می سوزد و می سوزد.

اما چند نکته ای که در این مجال نمی خواهم از خاطر برد این است که خشت و خیال پشتون و هزاره را بر گرد یک سفره جمع کرده است و همان طوری که در تکه پیش از فیلم کارگردان نیز اشاره ای پوشیده به این نکته داشت نشان داده است که مردم این سرزمین با وصف تمام مشکلاتی که عده ای سیاست مدار برای آن ها رقم زده اند و آن ها را به جان یکدیگر انداخته اند تا ماهی شان را بگیرند اشتراکات فراوانی با یک دیگر دارند که یکی از آن ها درد مشترک فقر و جنگی است که در جنوب و شمال و شرق و غرب این کشور هم زمان جریان دارد و هزاره و پشتون و تاجیک و ازبک و ترکمن نمی شناسد. این نکته را وقتی در خشت و خیال یک آهنگ هزارگی و یک آهنگ پشتو هر دو با دلننگی زمزمه می شوند نیز می توانیم ببینیم.

و نکته دیگر این است که کارگردان به یکی از مهم ترین عوامل وضعیت زندگی عبدالله نیز بی تفاوت ننشسته است و آن مسأله جنگ است که با نشان دادن موثر مابین زده به عنوان سمبل جنگ به خوبی به تصویر کشیده شده است.

و آخرین نکته این که وقتی شاملوی بزرگ می گوید:

چشمه ساری در دل و

آبشاری در کف،

آفتابی در نگاه و

فرشته ای در پیراهن

از انسانی که تویی

قصه ها می توانم کرد

غم نان اگر بگذارد.

وقتی محمد کاظم کاظمی می گوید:

منم تمام افق را به رنج گردیده،

منم که هر که مرا دیده، در گذر دیده

منم که نانی اگر داشتم، از آجر بود

و سفره ام، که نبود، از گرسنگی پر بود

به هرچه آینه، تصویری از شکست من است

به سنگ سنگ بناها، نشان دست من است

و وقتی صدیقه رضایی از زبان عبدالله می گوید:

نام من عبدالله است؛ در همان کوره کار می کنم تقریباً سه سال می شود؛ همه کارهایش را یسار دارم؛ آتش زنی و آجر زدن، بار کردن و همه چیز؛ کارهایش خطر دارد. آتش کاری، اگر حواس مان نباشد صورت یا پای آدم می سوزد.

هر سه این ها به زبان خودشان یک حرف را زده اند و این درد مشترکی است که در جان تمام پرسوناژهای داستان صدیقه و عبدالله رخنه کرده است و تا همین لحظه نیز همچنان وجود دارد. پرسوناژهایی که قرن هاست فراموش شدگان تاریخ اند. تاریخی که آکنده از نام شاهان و شاهزادگان است و شاهان و شاهزادگانی که خشت قصرهای مرمرین شان محصول تمام رنج و مرارتی است که عبدالله و دوستانش در طول تاریخ بر شانه های زخمی و کوچک شان کشیده اند.

روزنامه نگاری جنگ...

دریاره ترس، بی اعتمادی، شستشوی مغزها، ارتشاه و نابودی عمدی اساس و حیثیت تک تک انسان هاست. مسئول انتشارات شخصاً در چاپ این کتاب از خود مایه گذاشته و آن را بارها و بارها قبل از چاپ خوانده است. او که درنمایشگاه کتاب فراکتور شرکت کرده بود، با شسور و شعف تمام بازگشت و گفت که در آنجا با یک مصری که کتاب من برایش جالب بود ملاقات نموده و از قرار به زودی جای پایم در دنیای عرب باز خواهد شد. چاپچی ام بسیار خوشحال بود تا اینکه به او توضیح داده شد که برای چاپ این کتاب در کشورهای عربی تناقضی وجود دارد. چگونه یک رژیم دیکتاتوری حاضر خواهد شد کتابی را به چاپ برساند که موضوع آن افشای ماهیت چنین رژیم های دیکتاتوری ای باشد؟ با وجود اینکه صد صفحه کتاب درباره فرهنگ ترس و استفاده حکومت پلیسی از آن بود بازهم چاپچی ام مفهوم کلمه «دیکتاتوری» برایش امری انتزاعی باقی مانده بود.

شاید به همین ترتیب واژه «اشغال گری» برای افکار عمومی غربی ها از محتوا خالی شده باشد. شاید به خاطر بی معنی شدن واژه هاست که به تشکیلات خودگردان فلسطین چنین فشار فزاینده ای می آورد تا ثابت کند که «برای خاتمه دادن به خشونت اقدامات کافی را انجام می دهد» در حالیکه تقریباً هیچگاه از سخن گویان دولت اسرائیل خواسته نمی شود تا ثابت کنند که «برای خاتمه دادن به اشغال گری اقدامات لازم را انجام می دهند». بی شک هر شهروند غربی می داند که خطر تروریسم چیست، حتی اگر آن را تجربه نکرده باشد، مسئولین سیاسی مدام درباره آن سخن می گویند. اما چه کسی به افکار عمومی غرب وحشتی را که پشت واژه «اشغال گری» پنهان شده است توضیح می دهد؟ هر سالی را که در نظر بگیریم، تعداد کشته شدگان فلسطینی به دست اشغال گران اسرائیلی حداقل سه برابر بیشتر از تعداد شهروندان اسرائیلی ای است که در عملیات تروریستی کشته می شوند. اما فرستادگان ویژه و تفسیرکنندگان غربی ای که «عملیات انتحاری خونین» را مطرح می کنند، هیچگاه از «اشغال گری خونین» دم نمی زنند.

اگر عمق فاجعه ای که فلسطینی ها هر روز به خاطر اشغال اسرائیل با آن مواجه اند، به طور وسیعی نامرئی باقی مانده است، لیکن «خبر» رژیم های دیکتاتوری به روزنامه ها و تلویزیون غرب راه پیدا می کند. اما در اینجا نیز با مشکل دیگری روبه رو هستیم. هنگامی که روزنامه نگاران وقایع [رژیم های دیکتاتوری. م.] را شرح می دهند واژه هایی را به کار می برند که در مجامع دموکراتیک مصطلح است. برای مثال، آنها از واژه هایی مانند «پارلمان» یا «قاضی» استفاده می کنند. مثلاً به جای آنکه بگویند «دیکتاتوری آقای مبارک» می گویند «رئیس جمهوری آقای مبارک». و یا می گویند «حزب ملی دموکراتیک در حالی که این تشکیلات نه «دموکراتیک» است و نه یک «حزب». آنها از یک استاد دانشگاه دنیای عرب نقل قول می آورند اما فراموش می کنند بگویند که این استاد تحت نظارت و مراقبت سرویس های مخفی است. و هنگامی که در چنین حکومت پلیسی ای عده ای جوان خشمگین، پرچم دانمارک را جلوی دوربین تلویزیون می سوزانند، روزنامه نگاران به آن لقب «تظاهرات» می دهند و نه یک عملیات سازمان داده شده برای فرستادن پیغامی مشخص.

مسئله حیرت آوراین است که فرستادگان ویژه در خاور میانه بی شک مفهوم اشغال گری و یا دیکتاتوری را خوب می شناسند. آنها درکشورهای عربی و در سرزمین های اشغالی کار و زندگی می کنند، در آنجا دوستان، خانواده و همکارانی دارند که به هیچ مرجع قانونی نمی توانند متوسل شوند. این دوستان، فامیل و همکاران از هیچ حق شهروندی ای برخوردار نبوده و به افراد تقریباً بی دفاعی تبدیل شده اند و روزنامه نگاران همه اینها را می دانند. اما چگونه افکار عمومی غرب اینها را خواهد دانست، چگونه به عملکرد چنین سیستم هایی پی خواهد برد؟ به خصوص وقتی که واژه ها این ابهام را به وجود می آورند که گویا حکومت های دموکراتیک و دولت های پلیسی عملکرد مشابهی دارند، هر دو پارلمان و یک رئیس جمهور دارند و در آنجا «انتخابات» برگزار می شود؟

برخی واژه ها هیچ مفهومی برای اشخاص عادی ندارند. برخی دیگر آن مفهومی را که به آنها داده می شود می گیرند. واژه ها به طور ریشه ای از مفهوم تهی شده اند. کافی است که چند دقیقه کانال های مختلف ماهواره ای را نگاه کنیم تا به این حقیقت پی ببریم. آیا باید گفت «اسرائیل»، «هویت صهیونیستی» و یا «فلسطین اشغالی»؟ و یا «انتفاضه»، «هولوکوست جدید» و یا «مبارزه برای استقلال»؟ این چند وجب خاک آیا «اعتراضی» است یا «اشغالی»، و آن را باید «اعطا کرد» یا «بازپس گرفت»؟ آیا هنگامی که اسرائیل به یکی از تعهداتش که خود در موافقت نامه ای به امضا رسانده است عمل

می کند باید آن را «کوتاه آمدن» تلقی کرد؟ آیا می توان سخن از «مذاکرات» بین اسرائیل و فلسطین به میان آورد؟ اگر اسم این مذاکرات است، فلسطینی ها چه چیزی برای «مذاکره» برایشان باقی مانده است که بتوانند از آن احتمالاً صرف نظر کنند چرا که اساس مذاکره صرف نظر کردن متقابل و تقریباً برابر از برخی چیزهاست.

واژه بسی طرف وجود ندارد. در این صورت چه واژه هایی باید به کار برد؟ نمی توان اخبار را به شکل زیر بازگو کرد: «امروز در جودیا و سمیرا یا در خاک فلسطین یا در سرزمین های اشغالی یا در سرزمین های اعتراضی یا در سرزمین های آزاد شده، سه فلسطینی بی گناه یا سه تروریست مسلمان، به طرز پیشگیرانه ای از بین رفتند یا با خشونت به قتل رسیدند یا توسط دشمن صهیونیستی یا توسط نیروهای اشغال گران اسرائیلی یا توسط نیروی دفاعی اسرائیل کشته شدند». یا اینکه در عراق: «امروز، اتحاد صهیونیستی یا نیروهای اشغالگر آمریکایی یا نیروی متحدین، به پایگاه های مقاومت مسلمانان یا به تروریست ها یا به واحد های تروریستی، حمله کردند».

فرهنگ غربی فرهنگی است خوشبین که می گوید اگر مشکلی به نظر تان رسید لطفاً همزمان با آن راه حلی را هم ارائه دهید. لیکن چگونه می شود از این باتلاق واژه ها بیرون آمد؟ شاید با اعلام آشکار بی طرف نبودن و اعتراف به صافی های ناگزیر روزنامه نگاری و با پایان بخشیدن به شعارهای تبلیغاتی فریبنده. شعار این است که گزارش از ما، تصمیم با شما. اما واقعیت این است که ما تصمیم می گیریم که شما چه چیزی را و چگونه مشاهده کنید.

با این همه، رسانه های غرب می توانند درباره برخی واژه ها تلاش بیشتری از خود نشان دهند. چرا هنگامی که یک یهودی ادعا می کند که این زمین را خدا به او داده است به او لقب «ناسیونالیست افراطی» می دهند اما وقتی که یک مسلمان همین ادعا را دارد به او لقب «بنیادگرا» داده می شود. چرا هنگامی که یک دیکتاتور عرب سیاستی غیر از سیاست غربی ها اتخاذ می کند به او می گویند «ضد غربی» اما هیچگاه برعکس این امر اتفاق نمی افتد. تصور کنید که به یک دولتدار آمریکایی لقب «عمیقاً ضدعرب» بدهند! یک مسئول سیاسی اسرائیلی که اعتقاد دارد تنها راه حل برای محافظت از مردمش، اعمال زور و خشونت است «عقاب» نام می گیرد. اما آیا تا کنون شنیده اید که به یک رهبر فلسطینی لقب «عقاب» بدهند؟ خیر! او یا «افراطی» است و یا «تروریست». مسئولین اسرائیلی که به مذاکره اعتقاد دارند «کبوتر» نامیده می شوند اما فلسطینی ای که همین راه را انتخاب می کند «میانه رو» است یعنی اگرچه خشونت در قلب تک تک فلسطینی ها خانه کرده است اما این یک نفر توانسته به شکر خدا ماهیت اصلی خود را «متعادل» سازد. و در حالی که حماس از اسرائیل «متنفر» است، هیچگاه نشینده ایم که یک حزب و یا یک رهبر اسرائیلی از فلسطینی ها «متنفر» باشد حتی هنگامی که این رهبران از قدرت خود برای بیرون راندن فلسطینی ها از سرزمینشان سوء استفاده می کنند. یا اینکه در اینجا هم واژه ها عوض می شوند. چه باید گفت، «پاکسازی قومی»، «اسباب کشی ناخوaste» و یا «کوچ دادن اجباری»؟

ادامه از صفحه (۳)

صلاحیت قضایی جهانی...

این مجموعه با مقاله ای از خلیل رستم خانی شروع می شود که بر پایه ی همان گفتار و بحث در باره صلاحیت جهانی در ۱۹ اکتبر ۲۰۱۰ تنظیم شده است. خلاصه ای از آن را به انگلیسی نیز در بخش پایانی مجموعه ارائه کرده ایم. در پی آن دو نوشته جامع پژوهشی از فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر را آورده ایم که خلاصه ای از تجربیات مربوطه در کشورهای مختلف و نیز مشکلات، موانع و چالش های پیش رو را که باید در عمل برایشان راه حل یافت، ارائه می کنند.

در مقاله ی بعدی منو - تی کامینگا، پژوهشگر برجسته و مدیر مرکز حقوق بشر ماستریخت در هالند، درس های ارزشمندی را از به کارگیری صلاحیت جهانی برای رسیدگی به جنایت های مهم حقوق بشری به بحث می گذارد. خانم بریژیت استرن، استاد برجسته حقوق بین الملل در دانشگاه پاریس ۱، نیز مقاله ی خود را به مورد مشخص جنایت های ضد بشریت و استفاده از صلاحیت جهانی در حقوق فرانسه اختصاص داده است. پس از آن رساله ی خانم سهیلا حامد با عنوان صلاحیت جهانی آمده است که مطالب مشروحی را در باره پیدایش صلاحیت جهانی، تاریخچه و پیشینه ی آن، تعریف ها، قلمرو و سایر مسایل مربوطه به این صلاحیت را گردآوری کرده است.

پایان بخش این مجموعه، گزیده ی کتاب شناسی صلاحیت جهانی است که از مقاله ی «رهیافت گام به گام به کاربرد صلاحیت قضایی جهانی» برگرفته ایم. به امید این که انتشار مجموعه حاضر سهمی شایسته در باری رسانی به کوشندگان راه حقوق بشر و عدالت ایفا کند.

ادامه از صفحه (۵)

چند رمان علیه فراموشی...

همانطور که در سه کتاب دیگر نیز این موضوع، از طریق گفته هایی که به دیگری منتقل می شود، مشهود است. حضور قریب الوقوع مرگ، عامل محرکه «جوستو» است و موجب شکفتن سخن «لورانو» در رمان «زمان از دست رفته» می شود: «...[.] حس می کنم که با مرگ من انقلاب استوری نیز از بین خواهد رفت) و یا شخصیت «آخرین مرز» که می گوید: «...[.] من شاهد اتفاقاتی بوده ام که بدون شک تنها کسی هستم که می تواند روایت شان کند؟ پس به جهنم! تعریف می کنم. دست کم تا وقتی که زنده ام تاکید می کنم، اصرار می ورزم و پیش می روم «لورانو» به خواننده اش ماموریت می دهد تا این خاطره را زنده نگاه دارد: «از این پس، فراموش کردن این خاطرات و یا تصمیم اینکه چه چیزی از آن باید حفظ شود به عهده شماست. من با این کار انتقام را از زمان گرفته ام. و این، پسر! برای من امر ناچیزی نیست»

دینی که هرگز پرداخته نشد و بدین گونه، مرگ نمی تواند مقاومت آنهایی را که «فرانکو» در مقوله شکست خورده ها قرار داده بود، در هم شکنند (که به علت سالها فراموشی واقعیت هم پیدا کرده بود): راوی «سربازان سلامین» سخت بر این باور است که تا زمانی که میرال «قصه زندگی خود را تعریف می کند، زنده خواهد ماند...»

مبارزه علیه فراموشی خود را تحمیل می کند؛ زیرا این جواب درست، دینی است که زنان و مردان امروز در برابر جمهوری خواهان اسپانیایی دارند.

راوی به شهر «دیژون» می رود تا «میرال» را که در خانه سالمندان بسر می برد ملاقات کند و با خود فکر می کند: «در این میان حتی یک نفر وجود ندارد که این پیرمرد نیمه نابینا که به انتهای زندگی اش رسیده است و پنهانی سیگار می کشد و در این لحظه مشخص در چند کیلومتری اینجا، در حال خوردن غذای رژیمی بی نمک است، را بشناسد. در حالی که، حتی یک نفر نیست که دینی به او نداشته باشد». در این نوشته ها، مسئله حق ناشناسی در تضاد با موضوع امداری قرار داده می شود که به ویژه توسط «خاویر سرکاس» افشا می گردد. افتضاح و ننگ این تضاد مداوم، در شخص «میرال» شور افشارگری را بوجود آورده است. «می دانید که سه سال تمام، در همه جای اسپانیا جنگیدم؟ و فکر می کنید از این بابت، کسی از من تشکر کرد؟» [...] جوابش این است: «نخیر، هیچکس. هرگز هیچکس از من به این خاطر که جوانی ام در راه دفاع از کشور آشغال شما تلف شد تشکر نکرد. دریغ از یک کلمه، یک حرکت و حتی یک نامه، هیچ چیز». اگر این کلمات، حمله ای حساب شده به انتقال دمکراتیک قدرت سیاسی در اسپانیا ست، بخش هایی از رمان نیز حمله اش را متوجه رفتار کشور های دیگر، و این بار از سمت راوی می کند. مثلا، او برای محکوم کردن «رفتاری که کشورهای متمدن با او کردند»، به این «لحظات تصور نکردنی ای» اشاره می کند که در آن (حیات) تمدن جهانی تنها به یک فرد وابسته است. این تضاد بین امداری و حق ناشناسی در رمان «برونو آریپا» غایب است، ولی در دفترهای جوستو گارسیا نوشته آندراس تراپیلو، باید آن را در ورای کلمات جستجو کرد: «من لحظاتی را زندگی کرده ام که برای بشریت بسیار مهم است. برای چیزی که درست می پنداشتم، یعنی عدالت، آزادی و انسان، جنگیده ام. هر بار که ملت های جهان به عدالت، آزادی و انسان بیندیشند، ناچارند که ما را بخاطر بیاورند». خواننده می داند که نمی تواند این کلمات را تایید کند؛ زیرا بعد از جنگ جهانی دوم، رفتار «ملت های جهان» در مورد جمهوری خواهان، تفاوت چندانی با قبل از جنگ نداشته است. او می داند که آنها حتی بد تر عمل کرده اند؛ چون برای فراموش کردن آن به هر اقدامی متوسل شده اند.

بیانید عقاید جوستو در سال ۱۹۳۹ را با کارنامه ای که «میرال» در ۲۰۰۱ به دست می دهد، مقایسه کنیم: «آیا می دانید که هیچکس آنها را به خاطر نمی آورد؟ هیچ کس، حتی، بخاطر نمی آورد که چرا آنها مردند، چرا هرگز نه زنی، نه بچه ای و نه اطاق آفتاب رویی داشتند؟ هیچکس از آنها یاد نمی کند، به خصوص و بیش از همه، افرادی که این مبارزان برایشان جنگیدند. در هیچ کشور خراب شده ای، در هیچ ده بدبختی، هرگز حتی یک خیابان درب و داغان هم، به نام یکی از آنها نام گذاری نشد و نخواهد شد. و یکی از خوانندگان روزنامه ای که راوی کتاب «سربازان سلامین» در آن قلم می زند، به دنبال خواندن یکی از مقالات او نتیجه می گیرد که: «گور پدر انتقال دمکراتیک قدرت! اما فراموشی شامل حال کشورفرانسه نیز می شود، آنها می بایستی بر رفتارشان با جمهوری خواهان اسپانیایی، سرپوش می گذاشتند؛ همانطور که «آندره تراپیلو» و «برونو آندریا» نشان دادند، در سال های ۱۹۳۶ تا بعد از ۱۹۴۵ دلایل این پنهانکاری کم نیستند.

زمانی که زنان و مردانی برای عدالت، آزادی و انسان می جنگیدند، عده ای در فرانسه و

انگلستان، در اوت ۱۹۳۶ سیاست جنایتکارانه عدم دخالت را برگزیدند: «لورانو» بیکاره منفجر می شود و می گوید: «نمایش مضحکی بود؛ البته اگر به تراژدی منتهی نشده بود... با موسولینی و هیتلر هر بچه ای می فهمید... که این کثافتکاری عدم دخالت به کجا منتهی می شود...» و جوستو، در دفتر خاطراتش، قاطعانه حکم صادر می کند: «اگر ما شکست بخوریم، به علت فرانسه و انگلیس نیازست».

در آغاز سال ۱۹۳۹، زمان «رتیرادا» (عقب نشینی) فرا میرسد. این کلمه، برای جمهوری خواهان اسپانیایی، این صف طولانی هزاران زن و مرد و کودک که به سمت مرز فرانسه حرکت کردند، با اشک و آه همراه است؛ سیاهی توصیف های سه رمان نویس، این لحظات را در اوج نومیسدی هایش زنده می کند. عکس های «ربرت کاپا» در نظرمان مجسم می شوند و با «آنتونیو ماچادو» شاعر(که فوریه ۱۹۳۹ در کولور در گذشت) سایه نمادینی در میان اشباح گمنام که «میرال» با آنها ملاقات کرده است، همراهیم.

در اینجا خواننده گمان می کند که سیاهی توصیف شده، دیگر به نقطه اوج خود رسیده است، اما به محض رسیدن به مرز، اسپانیایی ها متحمل تحقیرات بیشتری می شوند که با اجبار آنها به خلع سلاح آغاز می شود. در این دنیایی که آنها باید، از این پس، در آن زندگی کنند، هربار تحقیر جدیدی، جایگزین قبلی می شود که با خشونت فراینده ای به سمت فاجعه هولناک پیش می رود.

اولین چهره ای که «جولیو» از فرانسه کشف می کند، ژاندارم ها هستند: «دزد های بی وجدان بی شرم» آدمهایی عاری از انسانیت: «بعد از سه سال جنگ انقلابی، یک ژاندارم با لب سرخ و عطر زده و جگر چرب و چیلی مرغابی خورده به شما می گوید: این مسئله ما نیست». صفحات بیشمار از دفتر خاطرات او، اتهامات بیرحمانه ای است علیه طرز برخورد و مهمان نوازی فرانسوی ها: «آخرین کشف فرانسوی ها، حرف زدن از ما نه به عنوان پناهنده، بلکه به عنوان اشغالگر است، بسیاری از مردم عادی [...] از ما طرفداری می کنند اما زمامداران با فاشیست ها هستند».

خشونت واژه هایی که استفاده می شوند در خور استقبالی است که از آنها به عمل آمده است. جوستو می گوید: «کثافت ها» و «لورانو» که هیچ ملاحظه ای در این مورد ندارد، فحاشی می کند: «مادر قبحه ها» وانگهی، در برابر چنین رفتار بی شرمانه نمادینی که در خاطره آیندگان، این چنین حفظ خواهد شد، رعایت ادب امر بسیار نامناسب به نظر می رسد. وقتی که سه شخصیت این رمان ها به اردوگاه های اجباری منتقل می شوند، تحقیر به اوج خود می رسد. میرال و لورانو در اردوگاه «ارژولس» (۶) و جوستو (و مدتی هم لورانو) در «سپتفوند»، همانطور که در «سربازهای سلامین» بر آن تاکید می شود، «شرایط زندگی غیر انسانی را متحمل می شوند». «جوستو» که با ورودش به فرانسه، قلم پر شور و حرارتی پیدا کرده است در واقع، به نوعی، بیانگر احساسات مشترک سه شخصیت است: «سگ های پست! آنها یک منطقه وسیع کنار دریا، دست کم یک یا دو کیلومتر، را با دو ردیف سیم خاردار محصور کرده و ما را در آنجا حبس کردند».

نگارش موجب می شود تا توصیف دقیقی از زندگی در اردوگاه «این دایره انحطاط و تنزل» به دست آید. اشاره به دوره اقامت در اردوگاه، نزد «لورانو» و «میرال»، خلاصه تر از «جوستو» است اما به همان اندازه قوی و تکان دهنده است. «لورانو» می گوید: «افقی جز «گل و کثافت، سرما و گرسنگی وجود نداشت».

زندگی در اردوگاه اجباری موجب نفرت و انزجار آنها می شود؛ برای میرال «اتاق احتضار» است و جوستو آن را «انبارعظیم اجساد» می نامد؛ این شکست خوردگان به حدی تنزل داده می شوند که «شماری از آنها دیگر نمی خواهند زنده بمانند» و بعضی چنان ناامید شده اند که خود را در دریا غرق می کنند. جوستو، بیزاری عمیقش را این گونه بیان می کند: «یک روز، تاریخ حقیقی فرانسوی ها، نوع رفتار آنها با پناهندگان، قبل، در حین و بعد از جنگ، نوشته خواهد شد؛ اینکه چطور به ما دروغ گفتند، ما را فریب دادند، و به باد ناسزا بستند و مورد نکوهش و بد رفتاری قرار دادند».

انتقاد های دیگری نیز ظاهر می شوند (۷) مثل انتقاد از عضو گیری آنها در شرکتهای کارگران خارجی (۸) و یا در لژیون (ارتش داوطلبانه، م). «میرال» در لژیون به کار مشغول می شود و «لورانو» مجبور به خدمت در یک گردان مهندسی می شود اما کمی بعد از آنجا فرار می کند. این لحظه برای او فرصتی بود تا به خاطر بیاورد چگونه آلمانی ها هزاران اسپانیایی را، که از قبل توسط مارشال پتن و یارانش، در اردوگاه های مخفی، در گوشه و کنار کشور جمع آوری شده بودند، به اردوگاه مرگ ماتوهازن فرستادند... «جوستو»، با اولین کشتی (سینایا) به سمت مکزیک (۹) حرکت می کند. سرزمینی که میزبان بسیاری از جمهوری خواهان اسپانیایی شد. «لورانو» هم کمی بعد با همان کشتی به آنجا می رود.

«میرال» دوش به دوش «ژنرال لکرک» در جنگ شرکت کرد و در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۴۴، در حالی که بر روی یکی از تانک های «گوادالازارا» و یا «تروئل» سوار بود ←

**زمانی که زنان
و مردانی برای
عدالت، آزادی و
انسان
می جنگیدند، عده
ای در فرانسه و
انگلستان، در اوت
۱۹۳۶ سیاست
جنایتکارانه
عدم دخالت را
برگزیدند**

مارکسیستی (...)) و اتحادیه ملی کار (...)) اعمال شد اشاره می شود. حقیقت این سرکوب در سال ۱۹۹۵ با فیلم «کن لوچ» به نام لاند اند فریدوم، برای اولین بار در سطح عمومی علنی شد. (که از «بزرگداشت برای کاتالان» اثر ژرژ اورول الهام گرفته بود).

(۸) ژان اورتیز، *Rouges. Maquis de France et d'Espagne. Les guérilleros* (Dir. Jean Ortiz), Atlantica, Biarritz, 2006.

(۹) یک خبرنگار در کشتی تهیه شد که نسخه های فاکس شده آن در سال ۱۹۹۹ توسط فوندو دو کولتورا اکونومیکا در مکزیکو به چاپ رسید. (ترجمه فرانسوی آن در شماره پنج مجله «دن». «پل نیران و سال های سی» (حامی جمهوری اسپانیا ۱۹۳۶-۱۹۳۹) (۱۰) مراجعه کنید به مقاله «دنس فرناندز رکانالا» «اسپانیایی هایی که پاریس را آزاد کردند» در لوموند دیپلوماتیک اوت ۲۰۰۴

(۱۱) امیلیو سیسیلا و سانتیاگو ماکایاس: گورهای جمعی فرانکیسم، ترجمه فرانسه آن با مقدمه پاتریک پین در پاریس توسط انتشارات کالمان لوی در ۲۰۰۶ به چاپ رسید.

(۱۲) گابریل گارسسیا و ایزابیل ماتاس: خاطره باز یافته جمهوری خواهان اسپانیایی. سخن تبعیدی های ایل اوپلن. انتشارات وست فرانس، مجموعه «نوشته- جامعه»، رن، ۲۰۰۶. پاتریک پین: تاریخ های شخصی جنگ اسپانیا ۱۹۳۶-۲۰۰۶. خاطره شکست خوردگان، نو موند ادیسون، پاریس، ۲۰۰۶

(۱۳) آنتوان خیمینز و خیمینولگ، پسران شب، خاطرات جنگ اسپانیا، بی خواب-خیمینولگ ها، مونتروی ماریسی ۲۰۰۶

آرمان شهر منتشر کرده است

- * کاروان شعر برای صلح و دموکراسی در افغانستان، بهار ۱۳۸۲ خورشیدی
- * کاروان مهر (ویژه جوانان)، بهار ۱۳۸۲ خورشیدی
- * تحلیل از احمد شاملو: وجدان آگاه شعر جهان، قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * شهروند کیست، چه وظایف و اختیاراتی در مقابل دولت و جامعه دارد؟ قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * نقش شهروندان در حقیقت یابی و عدالت جویی، قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * عدالت اجتماعی در اسلام: سیستم های دولت داری و مکاتب دیگر، جدی ۱۳۸۵ خورشیدی
- * چالش های آزادی بیان: رسانه ها و مطبوعات در افغانستان، دلو ۱۳۸۵ خورشیدی
- * دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشورهای کثیرالقوم، حوت ۱۳۸۵ خورشیدی
- * در جستجوی جامعه مدنی: تجارب بین المللی و حقیقت های محلی، حمل ۱۳۸۶ خورشیدی
- * مهاجم فرهنگی و تأثیر یک ربع قرن مهاجرت در امور فرهنگی و سیاسی، ثور ۱۳۸۶ خورشیدی
- * علیه فراموشی، تجربه کمیسیون های حقیقت و دادخواهی، ثور ۱۳۸۶ خورشیدی
- * آیا دانشگاه های افغانستان ظرفیت پرورش نخبگان جامعه را دارد یا خیر؟ جوزای ۱۳۸۶ خورشیدی
- * دو تعبیر از جهانی شدن، سرطان ۱۳۸۶ خورشیدی
- * ما همه فمینیستیم (شاید خیر نداریم)، اسد ۱۳۸۶ خورشیدی
- * جنبش زنان: نهضت ملی یا روند تصنعی، اسد ۱۳۸۶ خورشیدی
- * زنان صلح را می سرایند (ویژه زنان)، بهار ۱۳۸۸ خورشیدی، «سکوت را بشکنیم»
- * سنت و تجدد: رویارویی یا همسویی، بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * سید جمال الدین و نواندیشی دینی، بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * جای خالی اندیشه در تحصیلات عالی افغانستان: دلایل و راه حل ها بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * نقض حقوق بشر و سیاست امریکا، تابستان- پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی، «سیاست نامه ۱-۲»
- * سیمرغ (مجموعه شعر برای صلح)، پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی، «سکوت را بشکنیم»
- * جوانان و شورای ولایتی- شورای ولایتی چه می کند، مردم چه می خواهند؟ پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی
- * راهنمای قربانیان به دادگاه بین المللی جنایی، پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی، «سکوت را بشکنیم»
- * مذاکره ملی با زنان: دادرسی یا عقب نشینی؟ پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی
- * این جا زمان متروکیست، روح الامین امینی، زمستان ۱۳۸۸ خورشیدی، «سکوت را بشکنیم»
- * ناتو، استننا بر دموکراسی و افول امپراتوری ها، زمستان ۱۳۸۸ خورشیدی، «سیاست نامه ۳»
- * تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش و پرورش، بهار-تابستان ۱۳۸۹ «سیاست نامه ۴-۵»
- * صدای قربانیان برای عدالت، تابستان ۱۳۸۹ خورشیدی «سکوت را بشکنیم»
- * از ساختار پارلمان تا نگاه انتقادی به کارنامه مجلس اول در افغانستان، تابستان ۱۳۸۹ خورشیدی
- * بر سیمرغ (برگزیده اشعار جایزه صلح سیمرغ)، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی «سکوت را بشکنیم»
- * اقتصاد بازار در افغانستان، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی
- * از کتاب تا آزادی بیان، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی
- * قلعه حیوانات، تابستان ۱۳۸۹ خورشیدی، «سیمرغ»
- * بررسی یک دهه حضور بین المللی در افغانستان، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی
- * در جستجوی حقیقت و عدالت در افغانستان، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی «سکوت را بشکنیم»
- * تاسیگار بیست و یکم، پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی «بر سیمرغ»
- * صلاحیت قضایی جهانی: راه کار هایی برای پیگرد ناقضان حقوق بشر، پاییز ۱۳۸۹ «سیاست نامه ۷-۶»

To receive regular information about Armanshahr Foundation you can join one of the following groups

<http://groups.google.com/group/armanshahrfoundationopenasia?hl=en>

http://groups.yahoo.com/group/armanshahrfoundation_openasia

On Facebook: Armanshahr Foundation/OPEN ASIA

<http://javezasimorgh.blogfa.com/>

<http://campaign50darsad.blogfa.com/>

<http://afpa.blogfa.com/>



به پاریس آزاد شده باز گشت. او از اولین کسانی بود که موفق شد به پایتخت فرانسه آزاد شده برسد. البته به رسمیت شناختن قهرمانی های آنها، امر بسیار جدیدی است (۱۰). کمی بعد، همین که جنگ به پایان رسید، «میرال» هم مثل سایر هموطنانش فراموش می شود.

«لورانو» می اندیشد: «می گویند برای اینکه یک عالم به پایان برسد، زمان زیادی لازم است، عالم ما یکباره از هم فرو پاشید. از آن به بعد دیگر برای آدمهایی مثل ما جایی وجود نداشت» زیرا نخواستند که اثری از این دنیا باقی بماند حتی در خاطرات فعالین آن. «اندره تراپیلو» یک توضیح دیگر نیز برای این اصرار در فراموشی به ما ارائه می دهد: «جوستو» در کشتی ای که به سمت مکزیک حرکت می کرد، متوجه می شود که از آنها خواهند خواست تا آن چیزی را که برایش مبارزه کرده اند، پشت سر خود رها کنند: «انگار سعی می کنند که پیوند ما را با گذشته و خاطرات ما را نابود کنند، اما مگر ما چیزی گرانبه تر از خاطرات مان در کف داریم؟». این واقعیت هیچ گاه تا این اندازه نفرت انگیز نبوده است: گذشته، هر چه که بود، از امروز بهتر بود. آیا تعدادی از ما ترجیح نمی دادیم که یکبار دیگر اسپانیا را ترک نکرده بودیم؟ جنگ برای ما احتضار بود ولی تا وقتی که هنوز ادامه داشت امید هم بود. کشتن جنگ اسپانیا، در واقع جلوگیری از استفاده از این امید والا به ندایی دیگر و به این رفاقت و برادری فوق العاده، برای قیام های دیگر بود.

در «زمان از دست رفته» لورانو اعتراض می کند: «میدانید نظر من چیست؟ که این قرن واقعا قرن کند و کثافتی است که کم کم همه آرمان ها را بلعیده و در آتش تراژدی های پنجاه سال اولش، هم چون در یک تنور، سوزانده و بعد با این صلح تقلبی اش، طوری عمل کرده که دیگر هیچکس میلی ندارد تا آرمان های دیگری جستجو کند، نتیجه در مقابل شماسست، دیگر نه چیزی برای اعتقاد داشتن وجود دارد و نه امیدی هست...» با این وجود، او امیدوارست که ضرورت مبارزه را منتقل کند: «فکر می کنید که کتاب و معلم برای پیروزی بر این بیماری ای که همه به آن مبتلا هستند؛ یعنی این میل لعتی به فراموش کردن، کافی است؟ باور کنید... کافی نخواهد بود... من شرح می دهم، تعریف می کنم. بعد دیگر شما جوانها، خودتان می دانید، به عهده شماسست، و خداحافظ...»

این کلمات، که روایت تمام عیار شاهدان عینی وقایع هستند، اکنون به شدت مسئله روز شده اند، یعنی درست زمانی که اسپانیا بالاخره تصمیم گرفته با تاریخ اخیر خود، که حقیقتا یک جراحی درمان نشده است، روبرو گردد. و همچنین فعالیت قابل توجه انجمن ها برای بازگشودن گور های دسته جمعی نیز با آن همراه است (۱۱). با اینکه که در فرانسه، خبرنگارانی سعی می کنند سخنان آخرین مبارزان جمهوری خواه اسپانیولی و فرزندان آنها (۱۲) را ثبت کنند و یا دیگران مشاهدات و خاطرات خویش (۱۳) را منتشر می کنند، ولی شور و حال فرانسوی برای بازشناختن و به رسمیت شناختن دین خود به جمهوری خواهان اسپانیولی بسیار کم رنگ و حاشیه ای است.

رمان هایی که در اینجا به آنها اشاره کردیم، کلید فهم علل این پنهان کاری ماندگار را به دست می دهند. در هر صورت، نقش این نوشته ها، مبارزه علیه فراموشی، در فرانسه و اسپانیا است. این رمان ها خود را به عنوان ادبیات متعهد مطرح می کنند؛ امری که در سال های اخیر، دیگر در فرانسه رایج نیست. این آثار، همچنین، مبارزه مردان و زنانی را که برای یک دنیای بهتر جنگیدند، زنده می کنند. در موخره «دفتر های جوستو گارسیا»، راوی نتیجه می گیرد: «[....] زندگی امروز ما که جنبه های قهرمانی کم رنگی دارند، در اثر برخورد و نزدیکی با زندگی مبارزانی که برای آرمان های خود جنگیدند (که علیرغم همه چیز، آرمان های زیبا و درستی بودند) غنی می شود».

با افسوس از به انتها رسیدن هر یک از این رمان ها، متوجه می شویم که آنچه هرگز به جمهوری خواهانی مثل «میرال» بخشوده نشد، «رفتن به جلسو، به جلو و مدام به جلورفتن...» بود. در واقع علت این است که آنها پیروز شده اند.

(۱) ژاویه سرکاس، سربازان سالامین، ترجمه از اسپانیایی توسط Elisabeth BEYER و Aleksandar GRUJICIC، اکت سود ۲۰۰۲. در مورد این رمان به مقاله «لایه شکافی یک جنگ برادر کش» نوشته آلبرت بن سوسان در لوموند دیپلوماتیک ژانویه ۲۰۰۳ مراجعه کنید. فیلمی که از این کتاب اقتباس شده (ساخته داوید تروبا) هنوز در فرانسه به روی پرده نیامده است.

(۲) انریک لیستر (۱۹۰۷-۱۹۹۴) ژنرال کمونیست جمهوری خواه

(۳) آندره تاپیلو: دفترهای جوستو گارسسیا مترجم Alice DEON (ترجمه فرانسوی آن در ۲۰۰۴ توسط انتشارات بوشه شاستل به چاپ رسیده است)

(۴) برونو آریایا: «زمان از دست رفته» ترجمه از ایتالیایی توسط Fanchita GONZ - LES BATTLE, LIANA LEVI

(۵) برونو آریایا: «آخرین مرز» و ترجمه از ایتالیایی توسط Fanchita GONZALES - BATTLE, LIANA LEVI

(۶) ژانویو دریفوس - آرماند و امیل تمین: «اردوگاه اجباری در ساحل دریا، تبعید اسپانیایی» انتشارات اترمان، پاریس ۱۹۹۵

(۷) «دفتر های جوستو» به سرکوب استالینی که در مورد حزب کارگری وحدت